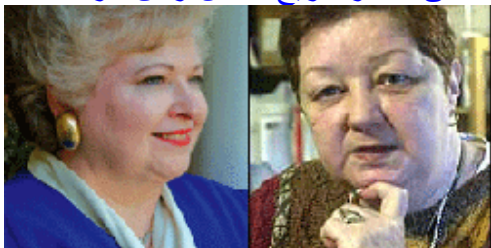


دفاعی که بر تاریخ جنبش زنان اثر گذاشت



چین رو، سمت راست، به محافظه کاران ضد آزادی سقط جنین پیوسته است، اما سارا ودینگتون همچنان از حقوق زنان دفاع میکند.

ودینگتون در آن دادگاه صدای زنان آمریکایی را بازتاب میداد که طی دهه ها عوارض ممنوعیت های مذهبی و سنتی و قانونی را تحمل میکردند و از آسیب های جسمی و روانی و اجتماعی ناشی از زایمان ها ی اجباری و سقط جنین های ممنوع در پستوها، در شرایط غیر بهداشتی و با وسایل آلوده رنج می بردند. روشن است که فقیرترین زنان، بخش عمده این قربانیان را تشکیل میدادند.

بقیه در صفحه 11

* دیدگاه *

زنان در خاورمیانه

ناهید جعفرپور

وضعیت عمومی زنان در خاور میانه، بخصوص در برخی از کشورهای عربی و افغانستان، آنچنان اسفناک است که حتی در برخی از این کشورها زنان از حق شرکت در انتخابات و دادن رای برخوردار نیستند و وضعیت آموزشی و دسترسی آنان به آموزش در سطح بسیار پائینی قرار دارد.

زنان در خاورمیانه، بویژه در مناطق جنگی، قربانیان مستقیم فقر ناشی از تحریمات، خشونت های گوناگون اجتماعی، خانوادگی و تجاوزات جنسی بوده، حقوق اولیه شان، یعنی همان حداقل هائی هم که در نتیجه سال ها مبارزه بدست آورده اند، بطور سیستماتیک و آگاهانه از آنان بازپس گرفته شده است.

بقیه در صفحه 12

دمکراسی آمریکایی و انتخابات ۲۰۰۸

بقیه در صفحه 8

صادق افروز

شروع اعتصاب کارگران خطوط تولید

کارخانه ی نیشکر هفت تپه

بقیه در صفحه 5

8 مارس روز جهانی زن را به همه زنان شادباش گفته وسال پربار تری را برای جنبش زنان آرزومی کنم. جنبش زنان وچند چالش پیشاروی آن

تقی روزبه

مهمترین چالش های پیشاروی جنبش زنان که غلبه بر آنها می تواند این جنبش را یک گام عظیم بجلوسوق دهد از جمله عبارتند از:

یک جنبش گسترده و واقعی تنها میتواند با در نظر گرفتن محورهای زیر شکل گرفته و به حیات خویش ادامه دهد:
بقیه در صفحه 2

زیر نقاب "مردانگی" رژیم:

ترس و احساس ناامنی

سوسن آرام

رژیم ناگزیر است، مملکت داری، را بر تفسیر خود از مکتب اسلام وفق دهد و زن ستیزی را به یکی از اهداف مهم خود، "یکی از مسایل اصلی کشور" تبدیل کند... برای در هم شکستن و بی اثر کردن سخت افزار، باید افزار سخت به میدان آورد. عضلات گره کرده و مشت رژیم زن ستیز را فقط مشت مردم میتواند بشکند.
بقیه در صفحه 3

* دیدگاه *

اسلام، دولت و تبعیض جنسی



نوشته: دنیس کادیوتی - ترجمه: سارا محمود

مقاله برخلاف اغلب بررسی های رایج که عمدتاً به ذات اسلام و رابطه عقیدتی گروه های مختلف اجتماعی با مذهب متمرکز می شوند، تلاش کرده است نقش دولت ها را که بر اساس طرح های سیاسی شان قوانین اسلامی را تقویت یا تضعیف می کنند، مورد بررسی قرار دهد.
بقیه در صفحه 9

8 مارس روز جهانی زن را به همه زنان شادباش گفته و سال پر بارتری را برای جنبش زنان آرزومی کنم. جنبش زنان و چند چالش پیشروی آن

تقی روزبه

زنان ایران علاوه برستم جنسی رواداشته شده درپهنای تاریخ، علی الخصوص آپارتاید جنسی وستم مضاعفی را درجمهوری اسلامی، ازهمان فردای پیروزی انقلاب بهمین تجربه می کنند. آنها سالی آکنده از مبارزه و تهاجمات تازه به حقوق خویش را پشت سر گذاشتند. آنان هم چنین سال پرچالش و خطیری را درجهت تثبیت دست آوردهای خود و برداشتن گام های تازه برای فراتر رفتن از محدودیت های کنونی درپیش رو دارند. آنها با انواع تضییقات سیاسی و اقتصادی واجتماعی، و ازجمله سهمیه بندی های تبعیض آمیز جنسی درحوزه های گوناگون آموزشی، معیشتی، محدود شدن بیشترحق تردد آزاد درخیابان ها و معابر و اماکن عمومی و تشدید سرکوب و فشاربه فعالین زنان را دربرابر خود دارند. فرارگرفتن جمهوری اسلامی درفاز جدیدی از انحطاط خود، که تشدید سرکوب های اجتماعی و (سیاسی) و اقتصادی توأم از ویژگی آن است، قبل از هرچیز دردشمنی و عناد این نظام با زنان خود را نشان میدهد. اما چه باک! آگاهی به آزمون های نفس گیر دوره انتقالی جنبش برای ایستادن برسرپای خود، تهی و پوشالی شدن بیش ازپیش نظام در فاز جدید انحطاطش، بداهت مطالبات انسانی زنان و حقانیت تردیدناپذیر آنها و بالاخره حمایت و همبستگی سایر جنبش ها درکنارگسترش پایه اجتماعی و نافرمانی مدنی-اجتماعی، مؤلفه های امید به پیشروی آینده روشن را نویدمی دهند.

جنبش زنان ضمن داشتن شرایط و مطالبات خودویژه و اخص و لاجرم مبارزه مستمر برای پیشبرد آنها، اما در همان حال ناگزیر است که آنها را باتوجه به مختصات عمومی اوضاع و ازجمله در نظر گرفتن توازن نیرو و مرحله انتقالی جنبش و با چالش ها و دشواری های عمومی متعلق به این مرحله به پیش برد. بدیهی است که عبور موفقیت آمیز از چنین گردنه ای نیازمند یک مبارزه چندوجهی و مکمل و داشتن درک روشنی از مسیر کلی حرکت خویش است. مهمترین چالش های پیشروی جنبش زنان که غلبه بر آنها می تواند این جنبش را بیگ گام عظیم بجلوسوق دهد از جمله عبارتند از:

یک جنبش گسترده و واقعی تنها میتواند با در نظر گرفتن محورهای زیر شکل گرفته و به حیات خویش ادامه دهد:

الف- فرار گرفتن مطالبات و خواست های فراگیر و مشترک به مثابه مبنای نقطه عزیمت از یکسو و تلاش برای تعمیق و فراتر رفتن از آنها در بطن مبارزه و تجربه زنده توده های زن از دیگر سو

ب- در نظر گرفتن خصلت پلورالیستی و رنگین کمانی آن که دربرگیرنده انواع و اقسام گرایشات گوناگون در چهارچوب مطالبات پایه ای و فراگیر است. درحقیقت هیچ گرایشی به تنهایی معادل جنبش نیست و جنبش اصالتا پدیده ای فراتر از همه آنهاست.

ج- ویرمیین مبنا اتحاد و همکاری و مبارزه مشترک حول اشتراکات، درکنار طرح مباحث و گره گاهی های مسأله برانگیز از اهمیت زیادی برخوردار است. نباید فراموش کرد، بهمان اندازه که تأکید بر اشتراکات برای تداوم یک جنبش مهم است، یکدست شدن و مسکوت گذاشتن اختلافات مضر بوده و طرح آنها درحوزه های اصلی برای افزایش آگاهی و شفاف شدن صف بندی های درونی آن مهم است.

د- پیوند متقابل و رو بگسترش با سایر جنبش های اجتماعی بویژه دانشجویان و کارگران و حاشیه تولید که جنبش زنان دارای حلقهات تداخلی تنگاتنگی با آنهاست از یکسو، و پیوند با جنبش های مدافع جهانی دیگر بویژه جنبش فمینیستی آن، نیز واجد اهمیت است (بی شک در این رابطه باید هوشیار بود که مرآده و دادوستد با دولت ها و نهادهای رسمی بین المللی ... نمی تواند جایگزین آن شود)

ه- در نظر گرفتن رابطه جنبش زنان با جنبش های طبقاتی یک رابطه پیچیده و چندوجهی است که بدون در نظر گرفتن این پیچیدگی ها و پیوند ارگانیک آنها، جنبش زنان در بهترین حالت فقط قادر خواهد بود که به بخشی از مطالبات اولیه خویش برسد و رهائی و برابری به رویانی دست نیافتنی تبدیل می شود.

درنگاه به چگونگی رابطه جنبش زنان و نظام طبقاتی حاکم که این مبارزه در درون آن جریان دارد، سه نکته قبل از هرچیز مشهود است:

1- اشتراک حول آن دسته مطالباتی که بطور مشترک اکثریت بزرگ زنان را صرف نظر از تعلق طبقاتی اشان، در مقابل هر نظام مردسالار بطور عام و نظام تبعیض جنسی یک دولت مذهبی و تاریک اندیش، بطور اخص قرار می دهد. البته حتا در این عرصه کمابیش محدود نیز صفوف زنان بطور یکدست نیست و آنها در این عرصه نیز در برابر زنانی که از این نظام و زنجیرهای بسته شده به زن حمایت ایدئوژیک-سیاسی-طبقاتی می کنند قرار می گیرند.

2- مطالبات خودویژه زنان زحمتکش و کارگر (مطالباتی که اختصاص به زنان کارگر دارد و آنها اساسا نیروی محرکه آن را تشکیل می دهند، نظیر سطح پائین دستمزد نسبت به مردان کارگر وده ها مطالبه مشابه دیگر) که اکثریت بسیار بزرگ جمعیت زنان را تشکیل می دهد. اینان طبعاً هم بلحاظ مطالبات اقتصادی و معیشتی متمایز از طبقات دارا و متوسط اند و هم بلحاظ مطالبات سیاسی متمایز با آن و نظام سیاسی که پاسخ گوی آن باشد، متمایز می شوند

3- واقعیت دیگر وضعیت هم اکنون موجود زنان در نظام سرمایه دارای جهانی است. فاکتها و واقعیت های غیر قابل تردید نشان دهنده آنست که این نظام در مقیاس جهانی نه فقط بهیچ وجه قادر به رفع مسأله تبعیض جنسی در اشکال مختلف سیاسی و اقتصادی واجتماعی نیست، بلکه در اشکال مختلف آن را باز تولید کرده و گسترش هم می دهد. تفاوت دستمزدها و میزان استخدام و شاغل بودن، بردگی جنسی، اشاعه فحشاء و تن فروشی و... صدها میلیون زنی که در جهان حاشیه محکوم به فقر مزمن هستند، و باز تولید فائتامانتالیسم و... جملگی از مظاهر آن هستند.

درحقیقت نظام سرمایه داری برای بازتولید اجتماعی گسترده و انباشت سرمایه و افزایش نرخ سود خود، به نیروی کار ارزان و مجانی و خاتگی و موقت و ارتش ذخیره بیکاری و تولید صدها میلیون بیکار دایما رو بگسترش، تکه تکه کردن نیروی کار و ایجاد شکاف و تبعیض بین آنها، و استثمار مضاعف از آنها نیاز دارد. بدون تقسیم و تبدیل کردن انسان به طبقات مادون و مافوق، و درگام بعدی دامن زدن به لایه بندی در میان طبقه مادون و با نرخ استثمار متفاوت در میان آنها و سرشکن کردن فشار استثمار در مناسبات و در خانه و بین مرد و زن و... و بدون اعمال ستم مضاعف بصور گوناگون در درون طبقه مادون و بویژه ستم جنسی قادر به ادامه حیات نخواهد بود. در یک کلام حیات سرمایه درگرو شقه شقه کردن انسان به پاره انسان ها و برقراری سیستم مناسبات مبتنی بر فقر و زور و سرکوب فی مابین انسان ها، بجای مناسبات انسانی و برابر گره خورده است.

نظام سرمایه داری این تبعیض فراگیر در همه سطوح جامعه انسانی را از طریق دو مکانیزم مستقیم (اعمال مقررات و قهر آشکار) و غیر مستقیم (درونی کردن باورها و نفوذ خود در میان مردم و بیش از همه در میان خود جنس مذکر و از جمله در میان کارگران مذکر) پیش می برد. از جمله دستگاه های اعمال قدرت، زندان و قانون و قضا و... هستند که حاکی از اعمال قهر مستقیم و مداومی است که برای حفظ نظام و تداوم بازتولید آن بکار گرفته می شود. مکانیزم دوم از طریق نفوذ ایدئولوژی و جهانی بینی خود به درون طبقه تحت ستم صورت می گیرد. این نفوذ و درونی کردن باورها و فرهنگ، نیز به نوبه خود در دوشکل برجسته خود را نمایان می کند: از یکسو به صورت باور و فرهنگ و عملکرد بخش مذکر طبقه نسبت به بخش مؤنت که مردان را دچار برتری جنسی و سرشکن کردن رنج و فشار استثمار خود بردوش زنان می کند. گویی که کابری مردزنان و یا انسان درجه دوم بودن وی امری طبیعی و ازلی وابدی است! و دوم با دادن خصلت بت وارگی به این مناسبات تبعیض آمیز در سطح جامعه و از جمله در میان مردان و زنان آن را امری طبیعی و بی ارتباط با اهداف استثماری و مناسبات موجود جا می اندازد. باین ترتیب با جد شدن مناسبات ازیستراهای واقعی خود، هم بطور مستقیم نظام سرمایه و تبعیض، خود را از آماج فرار گرفتن در برابر بردگان دور می کند و هم بطور غیر مستقیم- با ایجاد تفرقه و شکاف در درون طبقه بردگان غیر آشکار و سرشکن کردن نکیبت و استثمار در درون آنها، سلطه خویش را نهادی کرده و از یک پارچه شدن آنها برای برافکندن زنجیرهای اسارت جلوگیری می کند.

بی شک مبارزه با چنین پدیده مرکبی نمی تواند یک مبارزه ساده و خطی باشد. بلکه تنها یک مبارزه ترکیبی و چندوجهی همزمان می تواند به مقابله کارآیند با آن برخیزد:

زیر نقاب "مردانگی" رژیم: ترس و احساس ناامنی

سوسن آرام

* زن ستیزی، قلعه کوب آنها در این جنگ است، و فمینیزه شدن جنبش آزادیخواهی قلعه کوب ما...

محمود احمدی نژاد در جریان یک گفتگوی انتخاباتی، مساله لباس زنان را به عنوان یکی از مسایل اصلی دولت آتی زیر سوال برده بود. این بخش گفتگو که به شبکه یو تیوب هم راه یافت با سوالی همراه بود: ... آیا مشکل کشور ما اینه که فلان دختر ما فلان لباس را پوشیده؟ شان دولت اینه؟ شان مردم اینه؟

سوال به اصطلاح، رتوریک بود، یعنی پاسخی طلب نمی کرد، بلکه انکار اهمیت پوشش زنان و جوانان برای رژیم در خود سوال مستتر بود. به همین جهت این گفتگو به عنوان سند ریاکاری رژیم ماندگار شد. اما پاسخ به این سوال که آیا مهم ترین مساله و مشکل رژیم لباس و آرایش زنان است یا نه خیلی هم سر راست نیست.

از یک طرف، از آنجا که رژیم نه اراده مردم بلکه یک مکتب را منشاء مشروعیت حکومت میداند و استمرار حکومت زور بر مردم را با تلاش برای حفظ مکتب اسلام، و یا تفسیری از مکتب اسلام، در قدرت توجیه میکند، بنابراین از نظر استراتژیک پاسخ سوال مثبت است. یعنی نشان، این حکومت بطور استراتژیک همین قدر نازل است، همان است که احمدی نژاد به تظاهر هم که شده اقرار کرده بود توهین به مردم ایران و کشور است. یعنی رژیم ناگزیر است، مملکت داری، را بر تفسیر خود از مکتب اسلام وفق دهد و زن ستیزی را به یکی از اهداف مهم خود، یکی از مسایل اصلی کشور، تبدیل کند. حال این زن ستیزی میتواند اشکال مختلف به خود بگیرد، از ادعای کهنتری زن که به علت مقاومت زنان ایران کمتر سر راست عنوان میشود تا آپارتاید جنسی، لگد مال کردن و محدود کردن حقوق زنان و حتی خشونت لجام گسیخته علیه زنان. بنابراین رژیم تا هست به زن ستیزی خود به این یا شکل ادامه میدهد و حق طلبی زن ایرانی را مثل شبح هولناکی بر بالای سر خود می بیند که تا به آخر آن را تعقیب خواهد کرد.

اما از طرف دیگر، در شرایط مشخص و بطور تاکتیکی، آیا مهم ترین مشکل رژیم این است که فلان دختر فلان لباس را پوشیده؟ یا اینکه یکی از آن زنانی که معمولاً زیر بار انبوه ستم ها به خود سوزی، خود آزاری یا تن فروشی پناه می برند، در یک واکنش ناگهانی شوهری را که به او تجاوز میکند، کشت؟ آیا اینهاست که موجودیت رژیم را تهدید میکند و به خاطر آن زنان را در خیابان ها به شلاق لشکر نجابت خود می بندد یا در زندان های خود به روی دار می فرستد؟

پاسخ منفی است. خطرات آنی که موجودیت رژیم را تهدید میکند گسترده تر است. مقاومت زنان فقط بخشی از نارضایتی عمومی و بسیار گسترده و عمیق در همه حوزه ها اعم از کارگری، ملی، دانشجویی و عمومی است که بطور بالقوه میتواند به شورش های خودبخودی بیانجامد. در خارج رژیم در محاصره تهدیدهای جدی است که برخلاف ظاهر سازی و تبلیغاتی و دیپلوماتیک از هردو طرف کاهش نیافته بلکه جدی تر شده است.

حتی بنا بر قاعده به نظر میرسد ظاهراً به نفع رژیم باشد برای مواجهه با این خطرات گسترده از فشار بر زنان کاسته و دامنه سرکوب فرهنگی را کاهش دهد، بویژه که نهادهای امنیتی و نظامی رژیم فقط از پشت صحنه سیاست را اداره نمیکند بلکه نهادهای اصلی دولت نیز رسماً در کنترل آنها ست و به اصطلاح ریش و قیچی تماماً در دست مطمئن ترین نیروهای نظام است. مثلاً مساله هسته ای را در نظر بگیریم. در شرایطی که رژیم زیر فشار تحریم و تهدید نظامی قرار دارد چرا باید با تشدید سرکوب زنان بسیج درونی علیه خود را نیز تقویت کند؟ مگر همین ملاحظه و جلب یارام کردن افکار عمومی نبود که باعث شد احمدی نژاد، و نه فقط او بلکه کلیه نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری بدون استثنا، به فکر "شان مملکت" افتاده و به اشکال مختلف خود را مخالف فشارهای فزاینده بر زنان معرفی می کردند، و باید قبول کرد که این "تاکتیک" تا حدی هم در گرم کردن بازار انتخابات مفید افتاد.

همین که رژیم این قاعده را رعایت نمی کند نشان میدهد که در شرایط استثنایی به سر می برد و ضریب ناامنی خود را خیلی بالا می بیند. این دیگر یک واقعیت پوشیده نیست که رژیم هرگاه خود را ناامن می بیند قبل از هر چیز به زنان حمله می کند و با این کار دستگاه سرکوب خود را بسیج کرده و آن را منسجم و آماده می کند. این امر را واقعیات سه دهه

ازیکسو، مطالبات باید با سمت گیری بسوی ریشه های نظام طبقاتی و مناسبات مبتنی بر قهر و زور انسان بر انسان همراه باشد و ازسوی دوم باید به موازات آن علیه رسوایات درونی و بویژه مردسالارانه آن درجنس مذکر، و ازجمله کارگران مذکر همراه باشد و بالاخره ازسوی سوم با بت واره شده گی این مناسبات در درون و ازجمله خود زنان و درسطح جامعه به مبارزه فرهنگی-سیاسی همه جانبه دست بزند.

متناسب با چنین وظایف درهم تنیده و مرکب، جنبش زنان به ناگزیر باید خود را ازیکسو بطور مستقل و درصوف متمایز سازمان بدهد، و ازسوی دیگر از طریق حلقه‌های متداخل خود با سایر جنبش های اجتماعی و طبقاتی پیوندهای متقابل خود را تقویت کند. (چراکه بدون جلب حمایت و همکاری با متحدین طبیعی خود قادر نخواهد شد که به سوی هدف های نهایی و تعمیق یابنده خویش حرکت کند) فقط در چنین صورتی است که کارگران زن خواهند توانست ضمن حفظ و تقویت همبستگی خود به مثابه بخش مهم و جدانشدنی از طبقه کارگر و همه مزدو حقوق بگیران و همه تهیدستان و استثمارشوندگان، برای بهبود شرایط کار خود و نفی نظام مزدوری تلاش کند و در همان حال اجازه ندهد که فرهنگ و مناسبات مردسالارانه-بعنوان بخشی از مناسبات طبقاتی و مناسبات مبتنی بر زور و قهر انسان با انسان، به حیات خویش ادامه هد.

درعین حال بر مبنای ارزیابی فوق دونگته دیگر نیز روشن می شود: نکته نخست آنکه مبارزه علیه نظام مردسالار، مستقیم و غیرمستقیم، بخشی از مبارزه طبقاتی بوده و فعالین و پیشروان و کارگران و سوسیالیست ها بدون مبارزه مداوم علیه آن، به موازات مبارزه مستقیم علیه طبقات حاکم، قادر به استقرار سوسیالیسم و رهائی نخواهند شد.

دوم آنکه مطالبات زنان و ماهیت ستمی که بر آنها روا می شود فقط ازجنس رو بنبانی و حقوقی و یا حتماً محدود به حیطه رفرفم زیربنایی درنظام حاکم نیست. آنها درعین حال مطالبات زیربنایی و اساسی دارند که مبارزه برای آنها مستلزم فراتر رفتن از مبارزه عرصه های حقوق سیاسی و رفرفم در چهارچوب نظام سرمایه داری است. از همین روتعمیق این مبارزه به ناگزیر باصاف بندی ها و شکاف های طبقاتی در درون خود زنان مواجه می شود. و همین مساله است که همراهی و همکاری زنان دارا و طبقات متوسط با جنبش زنان را مشروط و محدود و شکننده می کند. چنین واقعیتی درعین حال توضیح دهنده وجود گرایشات مختلف در درون جنبش فمینیستی می باشد و حاکی از آن است که تعمیق مبارزه برای رهائی و برابری واقعی و نه فقط صوری و حقوقی که ریاکارانه نابرابری های عظیم را هم چنان دست نخورده نگه میدارد و به باز تولید گسترده آن مبادرت می کند، باید در بیست و تعمیق مبارزه بسوی تاکید بر تمایز صفوف زنان کارگر و تهیدست سمت گیری کند. بازتاب چنین روندی هم چنین خود را در تقویت و فشرده گی صفوف سوسیال فمینیست ها و دارای افق سوسیالیستی در میان جنبش زنان نشان میدهد. بی شک وجود چنین تمایزاتی اجتناب ناپذیر بوده و لازمه حرکت به جلو است. با این وجود مهم آنست که چنین حرکتی بر بیست تجربه و حرکت واقعی جنبش و بر بیست نیازهای آن و منعکس کننده نیاز به پیشروی آن باشد و نه بصورت حرکت های فکری خالص و بی ارتباط با جنبش و غیر مفهومی برای آحاد زنان و لاجرم ناتوان از بیسیج پایه توده ای.

نباید فراموش کنیم که تنها بانفوذ عمقی جنبش فمینیستی به درون جامعه و طبقه بزرگ زحمت و کار و ازجمله زنان کارگر و زحمتکش ولایه های متعلق به اعماق جامعه است که این جنبش می تواند شکست ناپذیر شده و پتانسیل لازم برای پیشروی خود را فراهم کند. و این نیز به نوبه خود مستلزم در نظر گرفتن مطالبات واقعی این اقشار توسط این جنبش و پیوند متقابل با این مطالبات است.

در شرایط کنونی بویژه، اهمیت پیوند هرچه بیشتر فعالین زن با بدنه توده ای برای نیرومند شدن جنبش، پیوند متقابل با سایر جنبش های اجتماعی و طبقاتی، بویژه کارگران و دانشجویان و حاشیه تولید، مقابله با گرایش های مضطرب به چانه زنی و نگاه به بالا برای دست یابی به حقوق زنان، خطری که سیطره یافتن آن می تواند موجب ازتفس افتادن و تکه تکه شدن جنبش شود، تقویت حضور و ابتکار عمل سوسیال فمینیست ها در درون جنبش زنان؛ برای به عقب راندن تهاجم رژیم و گشودن مسیر پیشروی از اهمیت زیادی برخوردار است.

2008-03-08

گذشته نشان داده و به نظر می رسد این بار رژیم علنا نیز میخااهد نشان دهد برای " جنگ " تدارک می بیند چه در داخل چه در خارج و این تدارک را چه از طریق سازماندهی بی سابقه برای اعمال آپارتاید جنسی در قاتون و چه از طریق اعمال خشونت های افراطی به نمایش می گذارد. در این چارچوب، زن ستیزی و گسترش سرکوب زنان، وسیله است نه هدف. در این معنا زنان در رژیم اسلامی بطور مضاعف به عنوان وسیله به کار گرفته میشوند. نخست در " مکتب " ادعایی رژیم که کهنری زن، پایمال کردن حقوق او و آپارتاید جنسی جزء مهمی از تعریف آن و معرف هویت رژیم است، دوم به عنوان وسیله چه در سرکوب داخلی و چه در برابر تهدیدات خارجی.

" مردانگی " و رابطه با آن با واپسگرایی سیاسی

برای اینکه تفاوت این دو روشن شود، خوب است به استفاده ی واپسگرایانه از مردسالاری به عنوان یک وسیله در نظام های غیر دینی توجه کنیم. برای مثال: این مبارزه با حق زنان در سقط جنین و بازگشت به محافظه کاری اجتماعی، آنهم در شرایطی که پیشبرد سیاست های اقتصادی نولیبرالی در اکثر کشورهای جهان زیر شعار " آزادی " ها به جلو برده شده به چه معناست؟ چرا در حالیکه دولت های مقتدر لفظ دموکراسی را به شعار خود تبدیل کرده اند، تنوری های " نجابت " ، " اهمیت نقش خانواده و مادر " ، رژه " قهرمان " ها به صحنه سیاست جهان بازگشته است؟ اخیرا پرنس هری انگلیس از افغانستان بازگشت و رسانه های جریان غالب در انگلستان در جلب توجه عموم به جایگاه او به عنوان سرمشق سرباز قهرمان میهن کوتاهی نکردند و البته حافظه کوتاه آنها از یاد برد که این همان پرنس هری است که با عموی خانواده در گرایش به فاشیسم همدلی داشت. شاید برای نسل جوان طبیعی باشد و حتی متوجه نشوند، اما برای کسانی که جوانی و نوجوانی خود را در دهه های 60 و 70 گذرانیده اند بازگشت " عضله " به صحنه سیاست تکان دهنده و چندان آور است.

ماریا پیا بونتیوس فمینیست سرشناس سوئدی در مورد نقش " مردانگی " و نشان دادن " عضلات گره کرده " در اروپای دمکرات نظری داده که به نقل قول طولانی اش می آرد:

" به گفته ویلهلم آگرل هر دوره نسبت به واقعیت آنچه در حال روی دادن است، نابیناست... من آینده ای را می بینم که در آن دول معظم به زورآزمایی های غول آسا برخاسته اند... [اروپا] اگر از نظر تعداد جمعیت در نظر گرفته شود اکنون بزرگ تر از ایالات متحده است، بازآفرینی روسیه به عنوان دشمن و یک تهدید به تمام در جریان است، همچنین نگرانی در مورد امپراتوری های " در حال ظهور " چین و هند. مشکل اروپا این است وطن پرست اروپایی وجود ندارد، مردانی که حاضر باشند برای اروپا بمیرند، همانطور که آمریکایی ها حاضرند برای آمریکا بمیرند. توجه کنید به بی تابی فوق العاده ی نخبگان سیاسی اروپا مبنی بر اینکه یک سیاست خارجی مشترک اروپایی وجود ندارد!

بنا بر یک تنوری قدیمی قدرت تنها تهدید جنگی علیه اروپاست که میتواند اروپایی ها را بیدار کند. هم اکنون جنگ در رابطه نفت جریان دارد، در آینده مبارزه، شاید جنگ، بر سر مواد خام، آب، فضاها و غیرمسکونی در جهان و خود سیاره صورت بگیرد. مردان را باید یار دیگر در غرب " خمود " بسج کرد. بدون توسل به احساس مردانگی مسوولیت پذیر نمیتوان روی ناسیونالیسم در کشورهای اروپایی بازی کرد... مهم ترین مساله این است که به اروپا فرصت دهیم تا با نشان دادن عضلات خود به عنوان یک بازیگر شایسته در زورآزمایی های پیش رو شرکت کند و به عنوان یکی از امپراتوری هایی به حساب بیاید که وظیفه اش به نظم درآوردن " دیگری ها " است. "

بونتیوس در همین مقاله به کتاب سوزان فالودیس، **Terror Dreams** ، اشاره میکند که " شرح تکان دهنده ای است از اینکه چگونه حمله تروریستی به مرکز تجارت جهانی به اعلام " پایان فمینیسم " منجر شد و اینکه دیگر اکنون باید فمینیزه کردن و ضعیف کردن مردان را متوقف کرد. "

این در دموکراسی های اروپا و آمریکا است: توسل به " مردانگی " به عنوان " وسیله " برای پیشبرد سیاست های برتری جویانه و غارتگرانه در جانی که دولت ها رسماً دموکراسی و آزادی را " هدف " خود اعلام کرده و برای برابری زن و مرد قانون مینویسند و نهاد تعبیه میکنند.

وقتی با رژیمی رویرو هستیم که هدف خود را استقرار ابدی ولایتی اعلام کرده است که در آن " مرد بر زن قایم " است و " تمکین " زن از مرد واجب، استفاده ابزاری از زن ستیزی به عنوان وسیله ای برای تحمیل ولایت ابعادی پیدا میکند که هم اکنون به چشم می بینیم. در اینجا رژیم برای اینکه همه مردم را به تمکین وادارد، بی دفاع ترین و آسیب دیده

ترین زنان - و البته همراه آن مردانی در وضعیتی مشابه، را در دسته های چندتایی در زندان ها بالای دار می فرستد. دیوارآپارتاید را که اسرائیل در مرز غزه کشیده، به دانشگاه و مدرسه و بیمارستان می برد و زن ایرانی را پشت آن حبس میکند. دست اندازهایی را که زندگی مردم ساحل غربی را به جهنم تبدیل کرده، قدم و گام به گام در مقابل دختر ایرانی میگذارد تا با جسم و روان خسته راه زندگی خود را ببیماید.

اینها سرکوب فقط در خدمت " هدف مکتبی " یعنی به قهقرا راندن زن ایرانی نیست. بعید است رژیم خود به موفقیت نهایی چنین هدفی باور داشته باشد. سرکوب در اینجا وسیله ای برای رساندن یک پیام به همه مردم ایران هم هست: اگر جماران میتواند لباس زیر زنان را کنترل کند و لشگری از مردان ریشو و زنان خودباخته را برای تجسس زیر دامن دخترها به خیابان ها بفرستد، بقیه جمعیت باید حساب کار خود را بکنند و سرچای خود بنشینند.

هم نرم افزار و هم سخت افزار

به نظر می رسد توسل به کدهای اسلامی در رابطه با زنان برای رژیم در رابطه با مسایل اصلی داخلی و خارجی اش دو نقش متفاوت بازی میکند. در رابطه با تهدیدات و فشار آمریکا، توسل و حتی تظاهر علنی به سرکوب حقوق زنان و سایر سرکوب های فرهنگی نقش " نرم افزاری " دارد. به این ترتیب:

* به رخ کشیدن خود به عنوان یک " دولت اسلامی " و توسل به نظریه های ارتجاعی پست مدرنی و رد جهانشمولی حقوق زن بطور اخص و حقوق بشر بطور اعم.

* تظاهر به همدردی با مردم کشورهای استبداد زده اسلامی، بویژه فلسطینی ها، که به گفته ی حسنین هیکل روزنامه نگار برجسته مصری چون به عنوان شهروند و انسان صاحب حق به رسمیت شناخته نمیشوند، نژد " خدا " رفته اند. رژیم امیدوار است پایگاهی را که در ایران ندارد با چسباندن خود به مردمی که زیر ستم اند جریان کند و از این طریق یک نیروی فشار به نفع خود در سطح بین المللی بوجود آورد.

* بر همین اساس، سوء استفاده از فروپاشی نظام اخلاقی و قوانین حقوق بشر دوران مدرنیته که برخورد دو گانه و ناعادلانه قدرت های جهانی به شدت به آنها آسیب رسانده است.

وابستگی رژیم چندین بار اقرار کرده اند این بازی با کارت اسلام در سطح بین المللی را به مثابه " جنگ نرم افزاری " ضروری میدانند. " تبدیل تهدید ها به فرصت ها " در این رابطه یعنی بگذارید سرکوب زنان به جای اینکه وسیله ای محکوم کردن رژیم " ما " باشد، وسیله ای در دست " ما " باشد برای فریب دادن مردم ستمدیده کشورهای اسلامی و سوء استفاده از نیروی اخلاقی که مظلومیت آشکار آنها در معادلات سیاسی منطقه و جهان وجود می آورد.

اما در رابطه با درون کشور سرکوب زنان، یک سره به معنای جنگ با سخت افزارهاست. اینجا برای اکثریت مردم دیگر توهمی در کار نیست، دولت اسلامی در اینجا به معنای رویاهای فروریخته و آرزوهای سرکوب شده است. در این شرایط " مردانگی " یعنی استفاده از زور برای اعمال آپارتاید جنسی و وادار کردن زنان به تمکین از ستم، اینجا وسیله اثبات " مردانگی " رژیم طناب دار است و سنگسار و کتک زدن زنی که از حق خود در مقیاسی هرچند کوچک استفاده میکند و کتک زدن زنی که از این حق دفاع میکند.

در اینجا رژیم از سرکوب زنان به عنوان تمهیدی برای گسترش کنترل و تدارک جنگ با همه مردم استفاده میکند. مثل طالبان ها که برای نگاه داشتن خود در قدرت نخست بر سر زنان کیسه انداختند و آنها را در سوراخ های خانه ها به اسارت کشیدند، مثل شورشیان سنی و شیعه عراق که برای تقسیم قدرت، قیل از هرچیز در خیابان و مدرسه و دانشگاه به زنان حمله کردند، مثل القاعده که برای بازکردن جای خود در بازی قدرت در بغداد در مرحله نخست به صورت زنان اسید پاشید و سر بدحجاب ها را برید، مثل طایفه های در جنگ در آفریقا که برای تقسیم خاک و بیرون راندن طوایف و قبایل رقیب قبل از هرچیز به زنان آنها تجاوز میکنند، برای رژیم نیز حمله به زنان جنگ با سخت افزارهای خشن است برای نگاه داشتن خود در قدرت و تدارک و سازماندهی است برای جنگ با همه.

فقط یک کتاب، برای رشد آگاهی فمینیستی کافی است

و مساله اینجا است: برای مقابله با دولتی که سخت افزارها را برای سرکوب شما با تمام قوا به میدان آورده، جنگ نرم افزاری کافی نیست. کافی نیست، نه اینکه بیهوده است یا لازم نیست. مبارزه قانونی، اطلاع رسانی و جلب حمایت نیروهای دمکرات و بویژه جنبش های زنان در عرصه بین المللی، مبارزه با قلم، بردن مبارزه به شبکه اینترنت و هر

ذره ای از مبارزه رفرمیستی هر قدر کم دامنه نباید نادیده گرفته شود. در هیچ عرصه ای از مبارزه نباید خیال رژیم را راحت کرد، همانطور که خود رژیم برای دفاع از قدرت خود از هیچ عرصه ای صرف نظر نمی کند. اما برای در هم شکستن و بی اثر کردن سخت افزار، باید ابزار سخت به میدان آورد. عضلات گره کرده و مشت رژیم زن ستیز را فقط مشت مردم می تواند بشکند.

غرض البته توپ و تفنگ یا عملیات انتحاری نیست. باید هر زن ایرانی به واکنش فراخوانده شود و این فراخوان در شرایط استقرار حکومت ترور و وحشت نمیتواند فقط علنی، فقط قانونی، فقط در فضای مجازی و فقط نرم افزاری باشد. خانه هر زن ایرانی باید سنگر مقاومت و برنامه ریزی برای در هم شکستن تهاجم رژیم باشد. خود دانشجو و دانش آموز و پرستار و پزشک هستند که میتوانند دیوار آپارتاید را در مدرسه و دانشگاه و بیمارستان فرو بریزند، وقتی راحله ها بالای دار می روند همه زنان ایران در شهر وروستا باید بدانند این رژیم فقر و کتک خوردن و مورد تجاوز قرار گرفتن زن توسط شوهریادپر یا برادر و کلا جامعه مردسالار را با خفه کردن او جواب میدهد.

و این آخری بویژه مهم است. پایه های ستم بر زن در اعماق جامعه پی ریزی شده و میلیون ها زن ایرانی قربانیان بی صدای آن هستند. طنز آمیز آنکه رژیم با اعدام ها، زندانی کردن ها، و تصویب قوانین مردسالارانه ستمگری بر همین زنان اعماق رابه نحو بی سابقه ای به وسط صحنه سیاست آورده و جلوی چشم ها قرار داده است. جنبش فمینیستی اگر از این اعماق آبیاری شود، شکست ناپذیر میشود. رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی فقط با کارزار نرم افزاری و جلب حمایت بین المللی در هم نشکست، بلکه اساسا به علت مبارزه خود توده سیاهی که قربانی آن بودند ویران شد. رژیم آپارتاید جنسی را باید با اکتاء بر مبارزه میلیونی زنانی که قربانی این رژیم هستند در هم شکست.

اما اگر رژیم، خود را یک سره به مشت محکم علیه زنان تبدیل کرده و توسل به "مردانگی" را به قلعه کوب سیاست تهاجمی خود آزادی و دموکراسی تبدیل کرده است، به خودی خود مقابله با زن ستیزی را نیز به قلعه کوب جنبش آزادیخواهی در ایران تبدیل کرده است. امروز جنبش آزادیخواهی در ایران ناگزیر باید "فمینیزه" شود تا بتواند از آزادی و عدالت در ایران دفاع کند. و جنبش آزادیخواهی در ایران امروز برای اینکه فمینیزه بشود نیاز ندارد به کتابخانه فمینیستی مراجعه کند، میلیون ها زن ایرانی، بویژه بی دفاع ترین زنان ایران کافی است به یک کتاب مراجعه کنند: کتاب قانون رژیم.

کافی است میلیون ها زن ایرانی که مکرر شکوه میکنند "خدا" آنها را برای ستم کشیدن آفریده، حقی بر فرزند خود ندارند، بر سرشان هوو آورده میشود، کتک میخورند، از کودکی شاهد برخورد نابرابر جامعه و خانواده با زن و مرد هستند، بر ارتفاع آپارتاید جنسی در مقابل چشم شان هر روز آجری گذاشته میشود، هر روز دست انداز جدیدی در سر راه شان سبز میشود... در مقابل این کتاب قانون قرار داده شوند تا شعله مقاومت فمینیستی در دل شان برانگیخته شود.

حق با احمدی نژاد بود

احمدی نژاد تاکنون چندین بار از "مردانگی" به عنوان صفتی نام برده است که گویا با توسل به آن میتوان بار نزاع ساختگی هسته ای را بر دوش مردم ایران سوار کرد. با توجه به نقشی که در رژیم اسلامی به احمدی نژاد داده شده است، بعید است کاربرد این اصطلاح ناآگاهانه و ناشی از ذهنیت عقب مانده شخصی باشد. او هم برای دامن زدن به ناسیونالیسم به "عضله" متوسل میشود. اما این "تقلید" برای برانگیختن احساس ناسیونالیستی در ایرانی ها بی فایده است. ناسیونالیسم را در ایران خود برخورد دولت های غربی و تهدیدات مداوم جنگی بر می انگیزد. این واقعیت را هم آمریکا میدانند هم خود رژیم. مساله مردم با رژیم مساله سرکوب حق حاکمیت مردم ایران و حقوق شهروندی آنهاست نه مساله هسته ای. توسل به "مردانگی" و زن ستیزی، این درد را تشدید میکند، نه تضعیف.

اگر رژیم طی دوسال از "رعایت شان مردم" و سرپوش گذاشتن بر زن ستیزی افرای خود به تظاهر به "مردانگی" و نمایش مشت علیه زنان روی آورده است اساسا به علت تعمیق عدم مشروعیت آن در میان مردم و در نتیجه تقویت احساس ناامنی در رژیم است. پشت نقاب "مردانگی" رژیم، واماندگی و پشت تهاجم آن به زنان، هراس و ضعف آن پنهان شده است.

اگر در برابر تهاجم رژیم مقاومت صورت نگیرد، تا به آن غایتی که "شان" نازل آن اجازه میدهد تا دست زدن به همه جنایات طالبان های رسوا که روزی وزارت ارشاد خود رژیم علیه آن فیلم افشاگر و موثر

تهیه میکرد، پیش خواهد رفت. و همین حالا، به راستی اعدام راحله زمانی که همه سنگ های جهان بر سرش فرو آمده بود، و اعدام های مکرر راحله ها چقدر با گردن زدن زنان توسط طالبان در استادیوم فوتبال در کابل فاصله دارد؟

حتی طالبان های پاکستان که نسب به طالبان های افغانستان می برند وقتی بی نظیر بوتو ترور شد، دیدگاه واپس مانده و "مردانگی" خود را در جهت مخالفت بر خشونت بر زنان به کار گرفتند و علیرغم تمام سوابق شان اعلامیه دادند که آنها زن را ترور نمی کنند. اما رژیم در صدور حکم شلاق و اعدام برای زنان هم از خود هیچ محابایی نشان نمی دهد. احمدی نژاد اگرچه به ریا می گفت، اما درست می گفت: " شان دولت جمهوری اسلامی واقعا این است"، همان قدر نازل که احمدی نژاد هم به رذالت آن اقرار میکرد و به آن پوزخند میزد. شان این رژیم با شان مردم ما در تضاد است و همانطور که احمدی نژاد هم اذعان داشت وجود چنین دولتی در ایران " توهین به مردم ماست". آن حرف ها از زبان یکی از آدم های رژیم تف سر بالا بود، اما برای عقب نشاندن رژیم به سیلی مردم از رویرو نیاز هست. مشت گره کرده ی رژیم بر سر زنان ایران را دست میلیون ها زنی که در اعماق جامعه زیر این مشت قرار دارند می شکند و طنز آمیز این است که رژیم در اوج هراس خود، با ستم بی حد بر زنان این دست را آزاد کرده و راه را برای فمینیزه کردن مقاومت مردم، این قلعه کوب جنبش آزادیخواهی باز میکند. برگرفته از: روشنگری

شروع اعتصاب کارگران خطوط تولید

کارخانه ی نیشکر هفت تپه

کارگران بخش کشاورزی نی بر در پایان ساعت کاری دیروز با وعده ی پرداخت مطالبات شان به اعتصاب خود پایان دادند، اما از صبح امروز چهارشنبه 1386/12/15 کارگران کلیه خطوط تولید، در داخل کارخانه در یک اقدام هماهنگ در اعتراض به عدم پرداخت حقوق بهمن ماه دست به اعتصاب زدند. مدیریت شرکت با هدف منصرف کردن کارگران از ادامه ی اعتصاب، در بین آنان حواله هایی که مبلغ عیدی و پاداش امسال در آن نوشته شده بود، پخش کردند، اما کارگران بر ادامه ی اعتصاب تا تحقق خواسته های شان پافشاری کردند.

مسئولین شرکت هفت تپه به بهانه ی وضعیت بحرانی شرکت، در ماهی که کارگران به خاطر مخارج سرسام آور شب عبید با مشکل مالی مواجه هستند، کلیه ی اضافه کاری ها را لغو کرده اند. در واکنش به این اقدام مدیریت، امروز کارگران اعتصابی از مسئولین شرکت می پرسیدند:

-آیا اکنون شرکت نیشکر هفت تپه به چنین وضعیت بحرانی دچار شده است، مقصر کارگراند یا کسانی که در سطح کلان اقدام به واردات شکر می کنند؟

-آیا امروز که شکر هر کیلو برای شرکت 550 تومان تمام می شود، و همین شکر در بازار به نرخ 365 تومان فروخته می شود، مقصر کارگراند که شب و روز تولید می کنند یا مافیای شکر که هیچ حد و حصری برای واردات این کالا برای خود قائل نیست؟

-آیا در شرایطی که تولید شکر با بحران جدی روبروست، کدام سیاست، فروش زمین های زراعی هفت تپه را در دستور کار خود قرار داده است؟

-چرا بعد از فروش و یا اجاره دهی زمین های هفت تپه، در این زمین ها به جای نیشکر گندم کاشته می شود؟ کارگران می گویند: با این روند کاشت گندم، در آینده بعید نیست این شرکت به " شرکت گندم هفت تپه" تغییر نام پیدا کند.

-آقای ساعدی، نماینده فعلی شهر شوش در مجلس، اگر خیلی دلش به تولید در این کشور می سوزد، چرا اعلام کرده است: بیش از 2000 نفر از کارگران در این شرکت مازاد بر نیرو محسوب می شوند و باید اخراج شوند؟

گفتنی است، از چند روز گذشته کارگران شرکت کاغذ سازی پارس نیز در اعتراض به تعویق افتادن حقوق خود در اعتصاب به سر می برند. شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری

1386/12/15

shorayehamkari@yahoo.com

سینمای جمهوری اسلامی!؟

ارژنگ بامشاد

آقای بصیر نصیبی در انتقاد به مقاله ی من تحت عنوان "سماور سانسور و سینمای اندیشمند"، سینمای ایران را با یک نوک قلم به جمهوری اسلامی بخشیده و نوشته است:

" من به سینمای امروز ایران می گویم سینمای جمهوری اسلامی. و ادامه می دهد: " با معیارهای من این سینما، سینمای جمهوری اسلامی است نه سینمای ایران چرا که ذهن و تفکر پس مانده و متحجر ولایت فقیه در جای به جای فیلم اعمال شده است. چه این فیلم به فیلم فارسی اسلامی، مرتبط باشد و چه به سینمای فستیوالی و روشنفکرانه و یا به تعبیر آقای بامشاد اندیشمندانه."

ایشان برای مستحکم کردن دلایل خود، شرحی از نحوه اعمال سانسور بر فیلم ها آورده و سپس نتیجه گیری کرده است که چون همه ی فیلم ها از پروسه ی سانسور اسلامی گذر کرده اند پس سینما، سینمای اسلامی است؛ و چون کارگردانان در بسیاری موارد مجبور بوده اند به این پروسه تن در دهند پس آن ها هم به لقب فیلم سازان اسلامی ملقب شده اند. و همین گونه بازیگرانی که در این فیلم ها بازی می کنند می شوند بازیگران اسلامی! بر پایه ی همین منطق، می توان گفت که چون رمان ها و تولیدات ادبی نیز از زیر تیغ سانسور می گذرند و پس از حک و اصلاح گاه شدید منشر شوند؛ پس دنیای ادبیات کشور را نیز باید ادبیات اسلامی نامید.

رژیم اسلامی در ابتدای به قدرت رسیدنش با بستن دانشگاه ها و "انقلاب فرهنگی" اش و اخراج های گسترده دانشجویان و استادان و کزینشی کردن دانشجویان و استادان تلاش کرد دانشگاه ها را اسلامی کند. اما آیا امروز می توان همه دانشجویان دانشگاه های کشور را محصول دست پخت جمهوری اسلامی نامید؟ آیا همه استادان کزین شده همدستان رژیم اسلامی اند؟ چرا مدام سرکوب جنینش دانشجویی جریان دارد؟ چرا مدام استادان مستقل و دگراندیش اخراج و ممنوع التدریس می شوند، علیرغم اینکه هنگام استخدام از صدها سد کزینشی عبور کرده بودند؟

در این جا یک سوال کلیدی پیش می آید: آیا اصلاً در شرایط حاکمیت دیکتاتوری می توان فیلم ساخت؟ و یا به دیگر فعالیت های هنری و ادبی همت گماشت؟

بر پایه دیدگاه آقای نصیبی، ساختن فیلم در شرایط دیکتاتوری بطور اعم و در دیکتاتوری اسلامی به طور اخص، چیزی جز بزرگ کردن چهره دیکتاتوری نیست. این نکته را به طور ضمنی در تمامی سطور نوشته ی ایشان می توان دید. بر پایه این نظر، سانسور در دستگاه دیکتاتوری، قدرت مطلق است و گریزگاهی از آن نیست. به دیگر سخن، در شرایط دیکتاتوری باید دست از فعالیت های هنری و فرهنگی شست. زیرا این عرصه های فعالیت با سانسور روبرویند و درگیر شدن با سانسور هم یعنی تمکین کردن به آن و تبدیل شدن به عمله و اکره آن. این مرعوب شده گی از دیکتاتوری و سانسور چنانست، آن چنان در نگرش فوق تنیده شده است که هر نوع حرکت فیلم سازان و تمامی دست آوردهای آن ها را، چه در داخل کشور و چه در سطح بین المللی، تماماً برنامه های از پیش طراحی ای شده ای می داند که پیشاپیش باید آن را محکوم کرد و به سراغشان نیز نرفت. و حتی فراتر از این، آقای نصیبی موقفیب های بین المللی فیلم سازان ایرانی را نیز دست پخت رژیم اسلامی قلمداد می کند. در این جا ما با یک تنوری توطئه روبرو هستیم که همه فستیوال های سینمایی را که به فیلم سازان ایران جایزه داده اند و می دهند، در همکاری پنهانی با رژیم آخوندی می بیند. بر پایه ی این نظر هر فیلمی که در 29 سال گذشته در ایران ساخته شده، به دستور مقامات رژیم و با هدف های خاصی ساخته شده است. در این مرعوب شده گی مطلق؛ در این مطلق دیدن دیکتاتوری؛ جانی برای بروز خلاقیت ها وجود ندارد؛ جایی برای فیلم سازان مستقل وجود ندارد؛ امکانی برای مبارزه با سانسور وجود ندارد؛ روزنه ای برای فرار از تور سانسورچیان وجود ندارد؛ سوژه ای برای ساختن فیلم های مردمی وجود ندارد؛ به دیگر سخن این دیدگاه و تفکر مرعوب شده، تسلیم شده گی را تبلیغ می کند و از همه فعالین هنری و فرهنگی می خواهد که اگر مخالف رژیم هستند یا سکوت کنند و یا راه مهاجرت را در پیش گیرند و توده های میلیونی مردم را به رژیم ضد مردمی و جنایت کار اسلامی واگذارند.

چنین رویکردی توهینی بزرگ به اهل هنر و ادب؛ توهینی به سینماگران زبردستی است که فیلم هایی موفق در سطح بین المللی ساخته اند و می سازند؛ و توهین بزرگی به گروه بیشمار از منتقدین و کارشناسان

سینمای ایران و میلیون ها سینما رونی که دارای شعور جمعی اند و می توانند خوب را از بد تشخیص بدهند.

به نظر بعضی از کارشناسان سینما در غرب، سینمای امروز ایران، به لحاظ کیفیت و دستاوردهایش در سطح آسیا در مقام دوم پس از هند قرار گرفته است. این سینما در سطح جهان نیز، سینمایی صاحب نام و صاحب سبک است. سینمای ایران، در بسیاری از جشنواره های جهانی همواره حضوری موفق داشته است. و این حضور موفق نه به خاطر داد و ستد مقامات کشورهای صاحب جشنواره با جمهوری اسلامی بلکه به خاطر کیفیت فیلم ها بوده است. جالب است وقتی برخی از فیلم های ایرانی در جشنواره های چون کن؛ ونیز؛ برلین و .. مطرح می شوند و جایزه دریافت می کنند، عوامل تبلیغاتی جمهوری اسلامی این انتخاب ها را سیاسی می دانند و آن را اقدامی علیه رژیم ارزیابی می کنند. و جالبتر آن که هستند کسانی نیز که این موفقیت ها را نتیجه ساخت و پخت های سیاسی کشورهای غربی با رژیم اسلامی می دانند و از این طریق آن روی سکه ای قرار می گیرند که طرف دیگرش دستگاه تبلیغاتی رژیم قرار دارند.

به دلیل کیفیت و قدرت تحول سینمای ایران است که هنرپیشه ی معروف عمرشرف در یک مصاحبه با شبکه "الجزیره" که در مورد درجه موفقیت و آینده سینما ی هالیوود از او پرسیده بودند، پاسخ داد که امروز دیگر نمی توان هالیوود را پیشرو در سینمای هنری دانست بلکه در این زمینه باید روی سینمای ژاپن و ایران حساب کرد. در ایران نیز نگاهی به استقبال مردم از سینما و حجم فیلم های تولید شده ی پر بیننده با سوژه های گوناگون نشان از قدرت و خلاقیت سینمای ایران دارد. تردیدی نمی توان داشت که سینما ی ایران، سینمایی است در زیر تیغ سرکوب و درگیر با هزاران اما و اگر منکراتی و غیر منکراتی و کنترل های سیاسی و امنیتی، اما علیرغم همه این مصیبت ها تلاش کرده زنده و پویا بماند. این هنر چند بعدی با پتانسیل فراوانش را یکسره به جمهوری اسلامی تقدیم کردن و نام سینمای ایران را سینمای اسلامی گذاشتن، نه تنها بی حرمتی به سینماگران و بازیگران و دست اندرکاران دنیای سینما، بلکه جفانی است به ملتی که از سینماگراانش حمایت می کند و هنرشان را ارج می نهد بدون آنکه آن ها را ایدای رژیم اسلامی بدانند. مسلماً نمی توان انکار کرد که رژیم جمهوری اسلامی با همه امکانات اش تلاش کرده و می کند که سینماگرانی باب طبع خود آموزش دهد و به خدمت بگیرد. اما این که هر کس در ایران فیلم ساخت را فیلم ساز رژیم بدانیم نشانگر درکی بسیار ساده انگارانه از هنر سینما و از هنرمندانی است که تلاش کرده اند در شرایط بسیار دشوار حاکمیت اسلامی فیلم های با ارزش بسازند و از سد های گسترده سانسور نیز عبور کنند. واقعیت این است که شرایط برای ساختن فیلم در جمهوری اسلامی بسیار دشوار است. نگاهی به مصوبات "شورای عالی انقلاب فرهنگی" در توزیع و نمایش فیلم ها نشان از زمین بشدت مین گذاری ای می دهد که عبور سینماگران کشور از آن، به توان؛ خلاقیت؛ ابتکار؛ انعطاف و جسارت نیاز دارد. در این مصوبه آمده است:

" مواردی که مانع نمایش کل فیلم یا اصلاح پلان هایی از فیلم می شود به شرح زیر است:

- 1- فیلم هایی که با فرهنگ ایرانی و اسلامی و ارزش های اخلاقی مورد قبول جامعه تعارض یا مخالفت داشته باشند
- 2- فیلم هایی که به تبلیغ مکاتبی چون سکولاریسم، لیبرالیسم، نیهیلیسم، فمینیسم، و ... می پردازند و فرهنگ های اصیل شرق را تخریب و تحقیر می کنند.
- 3- فیلم هایی که به تلویح یا تصریح، حاکمیت دین در زندگی دنیوی را نفی می کنند، نظام غیردینی را برتر می دانند و یا نظام سلطنتی و دیکتاتوری را محبوب نشان می دهند.
- 4- فیلم هایی که تبعیض نژادی را تبلیغ می کنند یا افراد غربی را برتر از سایر نژادها و ملیت ها و اقوام می دانند.
- 5- فیلم هایی که به تبلیغ هر گونه رفتار غیراخلاقی می پردازند و مروج خشونت و مصرف مواد مخدر هستند و این مسائل را توجیه و تبلیغ می کنند.
- 6- فیلم هایی که از لحاظ فرهنگی و هنری فاقد کیفیت هستند و ترویج آن ها به پائین آمدن سطح ذوق و سلیقه مخاطبان می انجامد.
- 7- فیلم هایی که مروج انواع معنویت های بی ریشه و خرافات قدیم و جدید به شمار می آیند.
- 8- فیلم هایی که به پیامبران الهی و ائمه معصومین، مقام رهبری یا شورای رهبری و مجتهدین جامع الشرایط هتک حرکت مستقیم یا غیر مستقیم کنند.
- 9- فیلم هایی که اشاعه اعمال رذیله فساد و فحشا می کنند.

10- فیلم هایی که بیان کننده هر گونه مطلبی مغایر مصالح کشور و مورد سوءاستفاده بیگانگان هستند.

11- فیلم هایی که در آن صحنه هائی از جزئیات قتل و جنایت و شکنجه و آزار وجود دارد، به نحوی که موجب ناراحتی بیننده می شود یا بدآموزی دارند.

(به نقل از نامه جمال شورجه در انتقاد به نامه اعتراضی 45 تن از سینماگران - خبرگزاری فارس)

نگاهی به موارد بالا نشان می دهد که کار سینمایی در جمهوری اسلامی تا چه دشوار است. علت این امر هم این است که حکومتگران رژیم اسلامی، از ابتدا با سینما مخالف بودند و آن را از مصادیق "صورت قبیحه" می دانستند. و این دستورالعمل نیز همان هدف ها و تفکرات را بیان می کند. رهبران رژیم که پس از یک انقلاب و با استفاده از یک خلاء تاریخی، قدرت را بدست گرفتند، که کشوری درگیر شدند که جامعه نسبتاً مدرنی داشت. در این درگیری ها بود که حکومتی ها در بسیاری از موارد مجبور به عقب نشینی هایی شدند تا خود را با روندهای این جامعه منطبق کنند و تلاش نمایند در هر جا که امکان دارد عقاید و نظرات قرون وسطانی خود را بر روندهای زندگی امروزیین تحمیل کنند. سینما یکی از این عرصه های زندگی مدرن بود که آن ها را به مبارزه می طلبید. حساسیت آن ها روی سینما از آن رو بالا بود که با توده های میلیونی آشنای گوناگون مردم سروکار داشت. آن ها به طرق مختلف تلاش کردند این هنر را اسلامی کنند. در آغاز وظیفه ی کارگردانی هم چون محسن مخملباف این بود که سینمای اسلامی به وجود آورد و فیلم های اسلامی بسازند. طریقی که اکنون شکست کامل آن آشکار شده و مخملباف به دنبال تحولات فکری و هنری اش، مغضوب دستگاه حکومتی است. تلاش برای حاکمیت کامل سانسور و مثله کردن فیلم های تولید شده؛ اهرم دیگر برای اعمال نظرات پوسیده شان بود. امری که کار کارگردانان و بازیگران را به شدت مشکل می ساخت و هنوز هم می سازد. و بر این فشار ها باید کنترل های لحظه به لحظه موقع فیلم برداری و دیگر مراحل را افزود. اما علیرغم مجموعه ی این فشارها سینمای زیر سرکوب ایران، توانست در حوزه هایی خود را بر رژیم تحمیل کند و از این سدها بگذرد و مجموعه فیلم هایی بسازد که هم به لحاظ هنری در سطح بالایی است و هم با استقبال تماشاگران و سینماورهای سراسر کشور روبروست. این که مبارزه روزمره دنیای سینما با سلسله مراتب سانسورچیان چهل و واپس گرانی را یک سره برنامه ای از پیش تعیین شده و سینمای ایران را در کلیت آن، سینمای جمهوری اسلامی بدانیم، بی انصافی حیرت انگیزی است. از سوی دیگر اگر سینمای امروز ایران، سینمای اسلامی است، علیرغم آن که خرافه های دینی حاکم اساساً مخالف سینما بوده است، آن وقت باید در بسیاری از پیش داوری ها نسبت به ظرفیت های حکومت دینی شک کرد. به دیگر سخن آن هائی که سینمای امروز ایران با این دستاوردها را نه محصول کار خلاقانه سینماگران کشور که در سخت ترین شرایط به وجدان هنری خود پایبندند، بلکه نتیجه کار رژیم اسلامی می دانند، خود ناخواسته مبلغ این رژیم فرهنگ ستیز شده اند.

نکته ی دیگری که در مباحث مطرح می شود و بویژه از سوی آقای نصیبی مورد تاکید قرار گرفته است، موضع سینماگران کشور نسبت به حکومت اسلامی است. در این جا باید یادآوری کنم که به عنوان مخالف رژیم اسلامی در کلیت آن، مسلماً من نمی توانم با اقدامات سینماگرانی که به تائید سیاست های فرهنگ ستیز اسلامی می پردازند و یا اقدامات سرکوبگرانه ی رژیم را تائید می کنند ، موافق باشم. روشن است هنرمندان و سینماگرانی که داوطلبانه به رژیم خدمت می کنند را نمی توان سینماگران معترض یا مستقل نامید. آن ها جزئی از دستگاه تبلیغاتی رژیم و بزرگ کننده جنایاتش هستند. اما بسیاری از سینماگرانی که به شهادت کارهای هنری شان در زمره سینماگران معترض و متعهد قرار می گیرند که تلاش کرده اند از امکانات هر چند محدود فعالیت علنی استفاده کنند تا امکان و فضائی برای خلاقیت هایشان بیابند. نباید از سینماگران و هنرمندانی که در چنین شرایط سخت و دشوار و در زمینی چنین مین گذاری شده به خلاقیت هنری مشغولند انتظارات غیرواقعی و ذهنی گرایانه داشت. و البته هستند هنرمندان و سینماگرانی که از فعالیت های هنری محروم شده و به سکوت اجباری گرفتار آمده اند. بر این نکته نیز باید تاکید کنم که هنر مقاومت، و هنرمندانی که در شرایط دیکتاتوری بر سرکوب شوریده اند نقش بسزائی در مبارزه با دیکتاتوری بازی کرده اند. کم نیستند چنین هنرمندانی در جهان، که همواره مورد احترام همگان قرار گرفته اند. مردم مقاومت های شجاعانه ی هنرمندانی هم چون ویکتورخارا؛ ملینا مرکوروی؛ یا تنودراکیس را هرگز فراموش نمی کنند. همانگونه که خاطره ی خسرو گل سرخی، کرامت الله دانشیان و سعید سلطانبور در حافظه تاریخی مردم ایران همواره جاودان می ماند. اما علیرغم این نمونه هاباید توجه داشت که ارزشگذاری بر کار کارگردانان یا بازیگران و یا هنرمندان موفق بر پایه کار هنری شان می تواند انجام گیرد. مواضع شخصی، اعتقادی و نظرات بعضی از این افراد در این و یا آن مورد ممکن است کاملاً نادرست باشد. برای مثال عباس کیارستمی در یک مصاحبه چندی پیش در باره شاعر بزرگ احمد شاملو گفته بود که چون شعر شاملو شعر سیاسی بود، پس از مرگش کم کم به فراموشی سپرده می شود. آیا می توان به دلیل این حرف پرت، جایگاه او

به عنوان یک کارگردان توانا را زیر سوال برد؟ وقتی کارگردانی که " آکیرو کورساوا " مشهورترین کارگردان سینمای ژاپن در باره اش گفته است ، تاریخ سینما را می توان به قبل و بعد از کیارستمی تقسیم کرد ، در باره بزرگ ترین شاعر (احتمالاً 500 یا 600 سال تاریخ اخیر) ایران چنین مهمل می باشد ، چه باید کرد؟ آیا باید بگوئیم کورساوا هم با جمهوری اسلامی گاویندی دارد ، یا باید حرف کیارستمی را در باره شاملو بپذیریم؟ نه ، هیچ کدام. تردیدی نیست که کیارستمی سینماگر بزرگ و متفکری است ، اما تردیدی هم نمی توان داشت که در باره شاملو و فراتر از آن، در باره رابطه هنر و سیاست چرت و پرت می گوید. در بعضی از شعرا، هنرمندان و سینماگران نیز می توان به چنین مواردی برخورد. تردیدی نیست که بعضی از کارهای بعضی از سینماگران بسیار تأسف انگیز است و جز بازی در بساط رژیم اسم دیگری روی آن ها نمی شود گذاشت. اما حتی همه آن هایی را که به چنان کارهایی دست می زنند ، ضرورتاً نمی توان عامل رژیم نامید. مثلاً به نظر من مجید مجیدی، تهمنه میلانی و رخشان بنی اعتماد بی تردید هنرمندانی واقعاً خلاق و اندیشمندند، اما شرکت شان در پای منبر خامنه ای جلاذ نیز، با هر توجیهی که صورت گرفته باشد، بی تردید بازی در بساط رژیم است. اما آقای نصیبی نظر دیگری دارد. مشکل افرادی مانند آقای نصیبی این است که فکر می کنند اگر کسی مستقیماً علیه رژیم مبارزه نکند، یا اصلاً کاری به کار رژیم نداشته باشد، یا مردوانی با رژیم داشته باشد، حتماً عامل رژیم است. از این نظر، سینماگر مستقل کسی است که اگر نتوانست به خارج از کشور بیاید، در داخل ایران باید سکوت کند و به کار سینمایی نپردازد. تصادفی نیست که آقای نصیبی عملاً هر فیلمی را که در 26 سال گذشته در ایران ساخته شده ، فیلم اسلامی و جزئی از محصولات و محصولات جمهوری اسلامی می داند، که با طرح و نقشه دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی و تبلیغاتی رژیم تولید شده است و برای خدمت به رژیم. تصادفی نیست که آقای نصیبی حتی کارگردان کاملاً مستقل و معترضی مانند بهرام بیضانی را به خاطر این که حضور مسعود ده نمکی یا حتی دولت آبادی را در یک جشن تحمل کرده، عملاً به سانس کاری متهم می کند. برای روشن شدن مسأله می خواهم از آقای نصیبی سوال کنم که آیا می تواند فیلمی را نام ببرد که در داخل ایران تولید شده و اجازه نمایش پیدا کرده، ولی فیلمی در خدمت رژیم نیست و زیر عنوان سینمای اسلامی قرار نمی گیرد؟ بعید می دانم ایشان بتوانند چنین فیلمی پیدا کنند، ولی اگر پیدا کنند، ناگزیر تعریف خودشان از سینمای اسلامی را نقض کرده اند. زیرا بنا به تعریف ایشان، خود تولید و اجازه پخش در داخل ایران کافی است که یک فیلم را جزو سینمای اسلامی بدانیم.

مشکل آقای نصیبی و امثال او ، به مسأله سینما محدود نمی شود؛ مشکل آن ها غایتین به دام نوعی رادیکالیسم عقیمی است که همه آن هایی را که به طور مستقیم و عریان در مقابل رژیم نیایستاده اند، در کنار رژیم و بازیچه آن می بیند. حقیقت این است که نیروی اصلی تحلیل برنده و فرسوده کننده دیکتاتوری آخوندی، میلیون ها انسانی هستند که به صورت روزمره در سراسر ایران با رژیم سر و کله می زنند و درگیر می شوند، بی آن که ضرورتاً به طور مستقیم علیه اصول و ارکان آن برخیزند. توجه به نقش این نیروی میلیونی به معنای کم بها دادن به مبارزاتی که سال هاست علیه موجودیت رژیم می جنگند، نیست و نباید هم باشد. اما فراموش نباید کرد که حتی پاک باخته ترین و روشن بین ترین مبارزان نیز بدون خیزش آن نیروی میلیونی نمی توانند، جمهوری اسلامی را درهم بشکنند. خیزش آن نیروی میلیونی به طور روزمره و در بستر زندگی عادی آن ها، با اقدامات و مقاومت های به ظاهر کوچکی تدارک دیده می شود، و فاعل این تدارک فقط انقلابیان و مخالفانی که تمام قد در برابر رژیم ایستاده اند، نیستند . خیلی ها در این تدارک و بلوغ نارضائی مردم که به شورش نهایی خواهد انجامید، سهم دارند. بنا بر این کسانی که جز مخالفان تمام قد رژیم، همه را در کنار رژیم یا آلت دست آن می بینند، نه تنها تصور درستی از روند گسترش مقاومت ندارند، بلکه نا خواسته و دانسته، آن را کند می کنند. چنین نظری به طور اجتناب ناپذیر به تنوری توطئه می انجامد.

همین نوشته آقای نصیبی نمونه گویائی از تنوری توطئه را به نمایش می گذارد. مشخصه اصلی تنوری توطئه این است دشمن را همه دان و همه توان می بیند و مردم را ناتوان و اسیر دست آن. فراموش نباید کرد که رژیم زیر فشار مقاومت های روزمره میلیونی مردم فرسوده می گردد و دچار تناقض می شود و برای حفظ خودش ناگزیر می شود در مقابل این مقاومت ها در حوزه هایی عقب نشینی کند. اما هر عقب نشینی تناقضات درونی آن را عمیق تر می سازد و با عمیق تر شدن این تناقضات است که این جا و آن جا مردم برای پاره ای پیشروی ها و تعرض ها مجال پیدا می کنند. فراموش نباید کرد که رویارویی مردم ایران با جمهوری اسلامی دو طرف دارد؛ درست است که مردم هنوز طرف در حال تعرض رویارویی نیستند، و لی طرف تسلیم شده هم نیستند و هیچ وقت هم نبوده اند. مبارزات و مقاومت های آن ها حتی هنگامی که کاملاً سرکوب می شود، به هدر نمی رود. بسیاری از پدیده های امروز جامعه ایران را بدون اثرات مستقیم و غیر مستقیم این مقاومت ها نمی توان توضیح داد.

دمکراسی آمریکایی و انتخابات ۲۰۰۸

صادق افروز

درک مکاتبه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به خصوص در مرحله مقدماتی به بحث مفصلی نیاز دارد. هنوز هم اگر از کسان بسیاری که سال های طولانی در انتخابات شرکت کرده اند پرسید که فرق قوانین انتخابات مقدماتی با انتخابات نهایی چیست و با فرق سیستم پرایمری با سیستم کانس چیست و یا چه فرقی بین قوانین جمهوریخواهان و دمکرات ها در مرحله مقدماتی وجود دارد شاید ندانند. این پیچیده کردن دمکراسی آمریکایی است که به جای آنکه بحث بر سر پلتفرم احزاب گوناگون باشد مسئله به صورت گذشتن از دالان های هزارتوی گوناگون است. آنهم توسط نمایندگانی که موافقت سرمایه بزرگ را جلب کرده باشند و در جریان انتخابات مقدماتی صلاحیت های خود را به نمایش گذاشته باشند. کوچکتر ها در همان قدم های اول از حرکت باز می مانند. کوسی نیچ نماینده دمکرات از ایالت اوهایو حتی این امکان را نیافت که در کنار دیگر نمایندگان دمکرات در مناظره تلویزیونی کاتال ا-ب - سی شرکت کند. او همان ابتدای کار از حرکت باز ماند. کوسی نیچ مواضع بسیار روشنتری در مورد جنگ عراق و مشکلات داخلی داشت.

در انتخابات ریاست جمهوری 2008 دو نماینده اصلی حزب دمکرات یعنی هیلاری کلینتون و برک اوباما پس از حذف رقیب به جان هم افتاده اند. در این مسیر فیلم سازان هالیوودی به خدمت گرفته می شوند تا با انواع و اقسام کلک های روانشناسانه رای دهندگان را به سوی خود جلب کنند. به نوعی رقیب های ریاست جمهوری به میدان رقابت کارگردانان و سناریو نویسندگان تبدیل شده است. حالا پس از این همه کش و قوس هیلاری و برک در صحنه مانده اند. نکته جالب در مبارزه انتخاباتی این دو این است که هر دو به گونه ای صحبت می کنند که گویا نمایندگان طبقات فرودست و زحمتکش جامعه هستند. هیلاری به هنگام خواندن نامه مادر بدون شوهری که کارش را از دست داده و نگران بیمه سلامتی فرزندان است بغض می کند و به صدایش رسیده است. برک اوباما نیز برای آنکه از غافله عقب نماند در جمع کارگران جنرال موتورز از بخشش های مالیاتی میلیاردی جورج بوش به ثروتمندان گله می کند. شعار های تند می کند که هر دو نماینده دمکرات علیه جورج بوش می دهند نشانه دیگری از ناراضی عمومی از سیاست های بوش در 7 سال گذشته است. اما نباید از یاد برد که دمکرات ها همیشه حرف و عمل شان متفاوت بوده است. آن ها برای کسب رای قول و وعده ای می دهند و پس از به قدرت رسیدن آن را فراموش می کنند.

اقتصاد آمریکا در شرایط بسیار نامطلوبی به سر می برد. در صد بیکاری بالاست. قیمت مواد غذایی، پوشاک، مواد مصرفی، بنزین به شدت افزایش داشته است. در همین حال افتضاح بانک ها و وام های سبب پرایم بر بدبختی های مردم افزوده است. تعداد خانه های تصاحب شده توسط بانک در سال 2007 نسبت به سال قبل 400% افزایش داشته است. کمپانی های کارت های اعتباری، نرخ بهره شان برای افراد با اعتبار ضعیف تا رقم 29% افزایش داده اند. در چنین مسیری خانواده های بسیاری خانه شان را از دست می دهند و ناتوان از پرداخت بدهی به کمپانی های کارت اعتباری ورشکست می شوند. این یک روند عمومی است و اختصاص به یک شهر و ایالت ندارد. توده های بی خانمان درمانده و ناگزیر شهرک چادر ها و تریلر ها را در اطراف شهر های بزرگ برپا می کنند. یعنی آلونک نشینی از نوع آمریکایی. در چنین شرایطی کمپانی های بزرگ پشت سر دمکرات ها قرار می گیرند تا راهی برای خلاصی از بحران و خاموش کردن خشم مردم پیدا کنند. راز شعار های پوپولیستی هیلاری و اوباما در همین نهفته است. در حالیکه در جامعه آمریکا یک حزب انقلابی رهبری کننده وجود ندارد تا توده ها را با ماهیت واقعی این شعار های پوپولیستی آشنا کند آنها جذب این شعار ها می شوند.

و این پروسه هر چند سال دوباره تکرار می شود. و تکرار و تکرار. نگاه دقیق به تاریخچه حزب دمکرات نشان می دهد که این حزب همواره در مقطع بحرانی به نجات سیستم پرداخته است. اگر حزب جمهوری خواه نماینده صریح و بدون رودروایی طبقات حاکم است حزب دمکرات از طریق حرفی و پوپولیسم و وعده وعید به این طبقه یاری می رساند. مثل همان کاری که دوم خردادی ها در ایران کردند. دلیل دیگر پشتیبانی طبقات حاکم از دمکراتها شکست سیاست های نوگانی در خاورمیانه است. بخصوص در رابطه با ایران این سیاست مخالفت حاکمین کشور های خلیج فارس را در پی داشته است. از آنجاییکه این کشور ها درحال انجام دادو ستد های گسترده اقتصادی با رژیم ایران هستند و رژیم ایران از هیچ کوششی برای بسط روابط نولیبیرال کوتاهی نمی کند تمایل این کشور ها به آرام کردن جو متشنج است. آنها علناً از سیاست نوگانی انتقاد می کنند.

در مسابقه انتخابی 2008 اوباما و کلینتون هر دو اینطور وانمود می کنند که اگر به کاخ سفید راه یابند کثافت کاری های بوش را جبران خواهند کرد و زندگی زحمتکش را بهبود خواهند داد. و به جنگ خاتمان برانداز عراق خاتمه خواهند داد. اما اگر بخواهیم با کمک گرفتن از تاریخ قضاوت کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که توده ها تنها زمانی به خواست هایشان خواهند رسید که بسج شوند و از پایین فشار بیاورند. طبقات حاکم تنها زمانی به رفرف من در خواهند داد که فشار جنبش توده ای را از پایین احساس کنند.

مثلاً آبرتاید جنسی علیه زنان از اصول تردید ناپذیر جمهوری اسلامی است؛ اما رژیم نه فقط نتوانسته و جرأت نکرده همه مسلمات فقهی خودش را در این زمینه پیاده کند، بلکه در سه دهه گذشته زیر فشار مقاومت بی امان زنان کشور، ناگزیر شده است در حوزه هایی به عقب نشینی های دائمی یا موقتی دست بزند. اگر آخوندها می توانستند، حتی حق رای زنان را هم پس می گرفتند. مگر یکی از دلایل شاخ به شاخ شدن این ها با رژیم شاه در اوایل دهه 1340 همین حق رای زنان نبود؟ ممکن است آقای نصیبی بگوید، در کشوری که رای مردم بی محاسبت و انتخابات وسیله ای است برای مشروعیت دادن به یک نظام زورگویی عربیان، پذیرش حق رای زنان جز بزرگ کردن چهره رژیم خاصیت دیگری نمی تواند داشته باشد. به نظر من هم نمی شود انکار کرد که رژیم از این پذیرش ظاهری حق رای زنان به نفع خود بهره برداری می کند. اما آیا از این می شود نتیجه گرفت که اگر در جمهوری اسلامی نیز مثلاً مانند رژیم سعودی، حتی همین پذیرش صوری حق رای زنان وجود نمی داشت، وضع ما بهتر می شد؟ جواب من به چنین سوال فرضی قطعاً منفی است. به دلیل این که اولاً حتی همین پذیرش صوری حق رای زنان در نتیجه یک سلسله مبارزات واقعاً توده ای حاصل شده است؛ ثانیاً خود همین حق رای صوری تناقضات جمهوری اسلامی را عمق می بخشد و زنان ایران را در مقابله با رژیم، به آگاهی و جسارت بیشتری فرا می خواند. همین تناقض در مورد سینما هم اتفاق می افتد. وقتی آقای نصیبی می پذیرد که رژیم به سینماگرانی مانند کیارستمی و مهرجویی و بنی اعتماد و امثال آن ها احتیاج دارد، زیرا بدون این ها نمی تواند با نیاز های مردم روبرو شود؛ در عین حال که به حقیقتی اشاره می کند، ولی حقیقت بزرگ تری را نادیده می گیرد. حقیقت بزرگ تناقضات درونی و حل نشدنی جمهوری اسلامی است که او را مجبور می سازد این سینماگران را تحمل کند. همین برخورد متناقض را در باره خیل ناراضی های نیز می توانیم مشاهده کنیم که جمهوری اسلامی در حد معینی تحمل شان می کند، به این دلیل ساده که نمی تواند سر به نیست شان کند. اگر این نتوانستن و این درماندگی رژیم را نادیده بگیریم، خیلی از پدیده ها در ایران امروز غیر قابل توضیح می مانند. و تئوری توطئه افرادی مانند آقای نصیبی این نتوانستن را نادیده می گیرد.

عجیب تر از این همه دان و همه توان کردن رژیم، نادیده گرفتن ریزش حامیان رژیم است. مثلاً آقای نصیبی اصرار دارد که مخلصان "واقعی" همان مخلصان حزب اللهی است که آن فیلم های کذایی را در سال های اول حاکمیت جمهوری اسلامی ساخت. اما آیا واقعاً چنین است؟ همه می دانیم که اکثریت مردم ایران در اوایل انقلاب از خمینی طرفداری می کردند، ولی وقتی مزه حاکمیت آخوندی را چشیدند، سر خورده شدند و پس از طی مراحل، اکثریت قاطع آن ها در مقابل آن قرار گرفتند. در واقع، ریزش گسترده حامیان جمهوری اسلامی یکی از شاخص ترین روندهای توقف ناپذیر سیاسی جامعه ایران در سه دهه گذشته بوده است. مخلصان و امثال او جزو میلیون ها آدمی هستند که از رژیم بریده اند. خب! ما باید از این روند استقبال کنیم یا ناراحت باشیم؟ وقتی آقای نصیبی، مخلصان "واقعی" را در گذشته می جوید و مخلصان امروزی را "جعلی" می نامد، به نظر می رسد او از ریزش طرفداران رژیم دلخور است. ممکن است آقای نصیبی بگوید امثال مخلصان کاملاً از رژیم بریده اند یا از گذشته خود انتقاد نکرده اند. حتی اگر چنین باشد، که در مواردی هم چنین است، باز هم نمی شود تحولی را که این ها از سر گذرانده اند و می گذرانند، نادیده گرفت. تردیدی نیست که اصلاح طلبان حکومتی هنوز از این حکومت بریده اند و اکثریت شان هم با سفسطه بافی و پر رویی گذشته شان را توجیه می کنند؛ اما تردیدی هم نمی توان داشت که خود ظهور همین پدیده اصلاح طلبان حکومتی نشان دهنده تناقضات درونی رژیم و ریزش حامیان آن است. بنابراین مخلصان امروزی همان قدر واقعی است که مخلصان گذشته. بعلاوه فراموش نباید کرد که هر کس هم که از رژیم می برد ضرورتاً به مدافع آزادی و حاکمیت مردم تبدیل نمی شود، بلکه مخصوصاً این روزها، بعضی ها هم به نان خور آمریکا و متحدان آن تبدیل می شوند! و به نام مبارزه با جمهوری اسلامی می کوشند مردم را در چاه ویل دیگری گرفتار سازند. در هر حال، این فکر که هر کس که با رژیم نیست حتماً باید تمام قد در برابر آن بیایستد، نادیده گرفتن خیلی از واقعیت هاست و کمکی به مبارزه رهایی مردم نمی کند. کاش همه می توانستند و می خواستند تمام قد در مقابل این هیولا بیایستند، اما متأسفانه همه نمی توانند یا نمی خواهند. بالاخره از قدیم گفته اند: "فکر معقول بفرما گل بی خار کحاست!"

در پایان مایلیم یک نکته را هم به آقای نصیبی و امثال او یادآوری کنم. نوشته قبلی من قبل از هر چیز اعتراضی بود به سرکوب و سانسور فیلم در ایران. اما آقای نصیبی به من اعتراض می کند که این هایی که آن نامه اعتراضی را امضاء کرده اند، وابسته های باند خاتمی-رفسنجانی اند. خب، که چی؟ آیا ما باید فقط از ماعتزلی ها معترض باشیم؟ بهتر نیست آقای نصیبی هم به سرکوب هر انسان، و از جمله به هر سرکوب سینماگران ایران، صرف نظر از اعتقادات و گرایشات سیاسی شان اعتراض کند؟ 20 اسفند 1386 10 مارس 2008

* دیدگاه *

اسلام، دولت و تبعیض جنسی

نوشته: دینیس کاندیوتی - ترجمه: سارا محمود

ترجمه مقاله "اسلام، دولت و تبعیض جنسی" دلیل تأیید کلیه نقطه نظرات نویسنده نیست. باوجود این، مقاله برخلاف اغلب بررسی های رایج که عمدتاً به ذات اسلام و رابطه عقیدتی گروه های مختلف اجتماعی با مذهب متمرکز می شوند، تلاش کرده است نقش دولت ها را که بر اساس طرح های سیاسی شان قوانین اسلامی را تقویت یا تضعیف می کنند، مورد بررسی قرار دهد. مترجم امیدوار است ترجمه مقالات مشابه در این زمینه در شماره های آتی نشریه راه کارگر بحث درباره تبعیض جنسی در ایران کنونی را از زوایای جدید در بین فعالین جنبش زنان و خوانندگان نشریه دامن زند.

بیشتر مباحثاتی که در رابطه با جنسیت و سیاست در خاورمیانه به عمل آمده، اسلام را مرکز توجه قرار داده است. ولی در تحلیل چگونگی تأثیر، که اسلام در انقیاد زنان دارد و نقشی که در رابطه با حقوق زنان ایفا می کند کمتر توافق وجود دارد. محافظه کاران با مآخذ قرار دادن قرآن، "حدیث" و زندگی زنان برجسته دوره اولیه تاریخ مسلمانان، تأکید می کردند که نابرابری جنسی کنونی در آسمان مقدر شده است، در حالی که از دید فمینیست ها امکاناتی وجود داشت که بتوان بر پایه ایده آل های برابری طلبانه صدر اسلام، سیاست جنسی پیش رفته تری را پیش برد. این دور مباحثات عمدتاً نشان داد که هم برای فمینیست ها و هم برای ضد فمینیست ها، تنها در چارچوب دکترین اسلامی بود که مباحثه بر سر حقوق زن می توانست تحقق پیدا کند.

تحلیل گران کنونی، این گونه برخورد را ذات گرایانه، غیر تاریخی و فاقد دید طبقاتی دانسته و محکوم می کنند. این بررسی های جدیدتر بر روند تحولات اقتصادی اجتماعی در حین ادغام منطقه در اقتصاد جهانی متمرکز شدند. مکاتب خاورمیانه شروع به انعکاس آثار متخصصین "زن و توسعه" در جهان سوم نمودند. تأثیر تنوری فمینیستی نیز بیش از پیش خود را نمایان می ساخت. مباحثه در مورد انقیاد زنان اکنون در زمینه تنوریک پیچیده تری جریان داشت که در آن تقدم تحلیل اسلامی موقتاً در سایه قرار می گرفت.

رشد جنبش های اسلامی علائق جدیدی را حول رابطه مذهب و سیاست در منطقه و نقش دولت در انعکاس و تحکیم این رابطه برانگیخته است. هدف فوری و قابل مشاهده برنامه های "اسلامی کردن" لباس، تحرک و موقعیت عمومی زن بود که مسئله اسلام و حقوق زن را مجدداً با فوریت در دستور قرار داد. از نظر فاطمه مرینسی، جامعه شناس مراکشی، بنیادگرایی اسلامی عبارت است از اثبات هویت در برابر تغییرات اجتماعی که روابط قدرت موجود (به ویژه بین دو جنس) را تهدید می کند و واکنشی است به مسائلی فوری که توسط تعدی، استعمار، تکنولوژی جدید، مصرف گرایی و وابستگی اقتصادی ایجاد شده است. من در جای دیگری استدلال کرده ام که تحولات اقتصادی- اجتماعی، نابرابری های اجتماعی را تشدید و جوامع محلی را جابجا کرده، موجب مهاجرت توده ای و پیوستن زنان به نیروی کار شده است. این همه ضربه سختی است به پایه های مادی و روموی که پدرسالاری بر آن استوار است و موجب رشد علاقه به ایدئولوژی محافظه کارانه و مقابله جو شده است.

در حالی که این استدلال ها می تواند پاره ای از عمل کردهای عمومی ایدئولوژی های اسلامی را روشن کند، نمی تواند جذب متفاوت این ایدئولوژی ها را در سیاست های عملی دولت توضیح دهد. تفاوت قابل توجه در وضعیت زنان جوامع مسلمان، از جمله به برنامه های سیاسی متفاوت دولت های ملی مدرن بستگی دارد. روشی که از آن طریق زنان در صحنه سیاسی نمایندگی می شوند، میزان رهایی که به دست آورده اند، اشکال شرکت آن ها در زندگی اقتصادی و نوع جنبش های اجتماعی که از طریق آن، زنان مطالبات خود را بیان می کنند، در رابطه نزدیک با روند ساختمان دولت قرار دارد. مطالبات مربوط به زنان در جوامع اسلامی، همه جنبه ای از عمل کرد دولت را که خود اسلام را تبیین کند یا آن را واسطه قرار دهد نشان نداده اند.

رابطه اسلام، دولت و سیاست جنسی، لااقل از سه بخش مشخص تشکیل شده است: (1) پیوند بین اسلام و ناسیونالیسم فرهنگی، (2) روند تحکیم دولت و شیوه های کنترل دولتی بر روابط خویشاوندی محلی، مذهبی و قومی، (3) فشار بین المللی که بر اولویت ها و سیاست تأثیر می گذارد.

ناسیونالیسم فرهنگی و حقوق زن

تمام جوامع اسلامی می بایست با مسائلی تثبیت دولت مدرن درگیر شده و مفهوم شهروند مدرن را جذب کنند. روندهای گوناگون تشکیل دولت،

طیفی از ترکیب اسلام و ناسیونالیسم فرهنگی ایجاد کرده که متمایز، متغیر و شدیداً مجادله آمیز است. حقوق زن در حین جستجو برای ایدئولوژی های جدیدی که اشکال ایجاد قدرت دولتی را مشروعیت ببخشند، مورد بحث قرار گرفته و قانونیت یافت.

در ترکیه، که از طریق تشکیل یک دولت ملی پس از انحلال امپراطوری چند قومی عثمانی به وجود آمد، تجارب اولیه ایجاد جامعه غیر مذهبی تداوم یافت. کمال اتاتورک نه تنها ساختارهای مرکزی اسلام عثمانی را با حذف حکومت خلفا از بین برد، بلکه مضافاً اقداماتی به عمل آورد تا آگاهی ملی "ترک" در ترکیه جانشین هویت "امت" مسلمان شود. اتحاد ناسیونالیستی که کمال را به قدرت رساند از جمله شامل مردان مذهبی بود که در برابر هر گونه تغییر موقعیت زنان مقاومت می کردند. ولی هم کاری مؤسسات اسلامی عثمانی و نیروی اشغال گر مؤتلفین پس از جنگ اول، مشروعیت آن ها را از بین برد. الغاء "شریعت"، تصویب یک قانون مدنی غیر مذهبی در سال 1926 و تصویب حق رأی زنان در 1934 بخشی از درگیری وسیع تری بود که برای انحلال مؤسسات دولت عثمانی و تثبیت مفهوم جمهوری و شهروندی در جریان بود. علیرغم افزایش تعداد پلاتفرم های سیاسی اسلامی، دولت ترکیه تاکنون بر علیه اصلاحات حقوقی سال های اولیه جمهوری حرکت نکرده است.

در ایران، رضاشاه آشکارا اعلام کرد که تحت تأثیر اصلاحات مصطفی کمال است. منع حجاب توسط او در 1936 در مقایسه با شیوه غیرمستقیم و آموزش گرانه کمال، مسلماً ابعاد خارق العاده ای به خود گرفت. به هر حال در رابطه با ساختمان دولت مدرن ایران نسبت به امپراطوری عثمانی، حکومتی چند پاره بود. از آن گذشته رژیم رضا شاه وارث یک مبارزه آزادی بخش ملی نبود، بلکه سلطنتی بر پایه قدرت نظامی بود که پایه های قانونی ضعیفی داشت. وقتی رضاشاه حکومت خود را از طریق حذف منابع آلترناتیو قدرت تحکیم کرد، روحانیت شیعه توانست خود را در برابر نهادهای دولت پهلوی حفظ کند. برخلاف روحانیت عثمانی، روحانیت در ایران هم به لحاظ اقتصادی و هم بر اساس پایه توده ای خود به حد کافی قدرت مند باقی ماند تا پس از سال های 1960 بار دیگر در صحنه سیاسی ظاهر شود.

ساختار دولت در جهان عرب یک رشته تجارب از "سوسیالیسم غربی" تا تداوم حکومت سلطنتی را در بر می گیرد. علیرغم اصلاحاتی در نهادهای دولتی، حقوقی و آموزشی که منجر به استقلال آن ها از قدرت های مذهبی شد، "شریعت" در خانواده و موقعیت فردی علیرغم تصویب قوانین مدنی به بقای خود ادامه داد. حقوق برابر شهروندی زنان که توسط قانون اساسی ملی تضمین شده است، به وسیله قوانین شخصی که امتیازات ویژه مردان را در زمینه هایی از قبیل طلاق، حق حضانت، تکفل و ارث حفظ می کند، محدود می شود. آیا این محافظه کاری در رابطه با زن و خانواده ناشی از نقش مرکزی اسلام در ناسیونالیسم فرهنگی عرب است و چنان که بسیاری از مفسران تأکید می کنند، اقدامی است برای حفظ هویت فرهنگی عرب در مقابل امپریالیسم غربی؟ الخلیل بر این نظر است که ناسیونالیسم عربی حداقل در شکل بعضی خود می توانست حتی طرح های غیرالهی را در بر بگیرد. او استدلال می کند که تمایز هویت ملی عرب به این ترتیب امکان پذیر شد که از طریق استدلال هایی در رابطه با تقدم اعراب در اسلام، یک تبیین ویژه از اسلام "اسلام سنتی" با هویت ملی عرب پهلوی به پهلوی قرار گرفت. این حقیقت که "سنی" و "شیعه" از طریق ناسیونالیسم عربی و ایرانی بسیج می شوند به خوبی در جنگ ایران و عراق خود را نشان داد و مورد بهره برداری قرار گرفت.

هم پیوندی و کشمکش اسلام و هویت ناسیونالیستی بیش از هر جا در آسیای جنوبی خود را نمایان می کند. پاکستان از تجربه یک کشور و به شکلی دولتی به وجود آمد که هویت مستقل و حق حاکمیت خود را از مذهب می گرفت. اسلام خود تشکیل دهنده ملیت بود. اگر چه پاکستان بیشتر به مثابه وطن مسلمانان هند موجودیت یافت تا دولت اسلامی، اسلام به طور روز افزونی به صورت ایدئولوژی متحقق کننده وحدت پاکستان درآمد. مقررات اسلامی کردن ژنرال ضیاءالحق به اشکال خشن تبعیض جنسی، که سازمان های زنان پاکستان را به اعتراض وسیع برانگیخت، پایه قانونی بخشید. این تأکید بر کنترل زنان به مثابه ابزار ارانه استوار نامه اسلامی را باید در زمینه تاریخی هند قبل از تجزیه، قرار داد. عایشه جلال بر آن است که سنگربندی محافظه کارانه در زمینه محدودیت زن و خانواده در قلب مقاومت مسلمانان هم در برابر هندونیسیم و هم در برابر استعمار انگلیس قرار دارد. از طرف دیگر بنگالی ها ناسیونالیسم فرهنگی و زبان را پایه استقلال خود از دولت هم کیش پاکستانی قرار دادند. بنگلادش از درگیری های 1971 به مثابه یک جمهوری توده ای غیرالهی ظاهر شد. مدنی گرایی دولتی به تدریج تحت حکومت رژیم های

جانشین ساینده شد تا عاقبت ژنرال ارشاد بنگلادش را در سال 1988 یک دولت اسلامی اعلام کرد. سیاست های اسلامی کردن پاکستان هم چنان بیانگر تناقضات تاریخ ملی گرایی آن، قانون گذاری های متغیر داخلی آن و مطالبات متناقض اهداگران کمک های خارجی آن است.

در هند، مسئله حقوق زن فوراً به تقابل منافع اقلیت (مسلمانان) و اکثریت (هندو) تبدیل می شود. در نتیجه هر تلاش پیش رویی برای تعریف مجدد با گسترش این حقوق یا منطق سیاست جوامع محلی خنثی می شود.

تحکیم دولت و حقوق خانواده

این حقیقت که زنان "حلقه مقدس داخلی" جوامع ملی گوناگون را نمایندگی می کنند و کانون هم بستگی خانوادگی هستند، در مقابل یک نوع اتحاد انتزاعی و مباحثه برانگیز با دولت، مسئله مرکزی برنامه مدرنیزه کردن دولت در جهان اسلام است. دولت های مدرن مجبور بوده اند با ویژگی های منطقه ای درگیر شوند و حتی به درجانی به حذف آن ها مبادرت ورزند تا اشکال جدیدی از وجدان مدنی ایجاد کرده و همه نیروهای قابل دسترس برای توسعه از جمله نیروی بالقوه کار شهروندان زن را آزاد کنند. دولت ها بسته به طبیعت طرح های سیاسی شان با منافع پدرسالارانه محلی، منطقه ای به اشکال مختلف درگیر شده، خود را با آن وفق داده یا آن را لغو کرده اند، که این امر نتایج مهمی برای قوانین مربوط به خانواده و سیاست های عمومی تر مربوط به زنان دربر داشته است.

مسلمانان مدرن در اوایل قرن اصلاحات خانوادگی را در رأس وظایف خود گذارند. آن ها جدایی جنسی، ازدواج های قراردادی، طلاق و چند همسری را محکوم کرده و استدلال می کردند که تحقیر زنان مانع توسعه ملی می شود. در کشورهایی که جمعیت شهری آن ها کم، پایه صنعتی ضعیف و جمعیت بیشتر روستایی یا ایلی بودند، چنین نظریاتی در حوزه مناظره و بحث باقی ماند. امکانات محدود دولت های ماقبل مدرن بسیاری از حوزه های زندگی شهروندان را دست نخورده باقی گذارد. مقررات ازدواج و زندگی خانوادگی تحت کنترل خویشاوندان باقی ماند. اقدامات محمد علی در مصر در قرن 19 و اواخر دوره امپراطوری عثمانی جهت نفوذ در جامعه در مقایسه با گسترش خارق العاده قدرت دولت در این قرن دامنه محدودی داشت.

اقدامات دولت های مابعد استقلال برای جذب و محول کردن جوامع مبتنی بر خویشاوندی که جهت گسترش دامنه نفوذشان صورت گرفت تأثیر مهمی در سیاست های مربوط به زنان و خانواده باقی گذارد. منیره چاراد معتقد است تفاوت تعادل قدرت بین دولت ملی و جوامع محلی در تونس، مراکش و الجزایر در حین کسب استقلال علت تفاوت های قابل توجه در قوانین خانوادگی در این کشورهاست. در عراق، بحث هم جذب نیروی کار زنان به بازاری که دانما چار کمبود نیرو بود و هم جدا کردن زنان از اتحاد با کسانی که به گروه های قومی، خانوادگی و خویشاوندی وفادار بودند را به سود خود می دید و تلاش می کرد که زنان را به اتحاد حزبی-دولتی بکشاند. زنان به مؤسسات دولتی جذب می شدند و با از طریق آموزش عمومی یا از طریق تعالیم شغلی و الغاء نظر حزبی تحت تعلیم قرار می گرفتند. تصویب قانون حقوق فردی در 1978 هرچند با اهداف محدود به منظور کاهش کنترل خانواده گسترده بر زنان صورت گرفت. در لبنان، حکومت ها مسئله حقوق فردی و خانوادگی را رسماً به مقامات مذهبی جوامع موجود واگذار کردند. این بخشی از استراتژی قشر برگزیده حاکم لبنان بود برای حفظ تعادل بین قدرت های مختلف درون دولت.

جمهوری دموکراتیک خلق یمن برعکس، قانون خانواده را در 1974 تصویب کرده که علیرغم گذشت های فراوان در مورد قوانین اسلامی و رسوم محلی، هدف آن آزاد کردن زنان از کنترل خویشاوندان و ایجاد امکانات برای آن بود که زنان از نظر اقتصادی و سیاسی به طور فعال در توسعه ملی شرکت کنند.

نکته دیگری که بر سیاست های دولتی در رابطه با زنان اثر می گذارد، میزان فشاری است که بر دولت های وارد می آید تا منابع داخلی را بسیج کنند. دولت های متکی بر نفت که تا این اواخر می توانستند نیروی کار مهاجر را به خدمت بگیرند، به وضوح کمتر به نیروی کار زنان متکی بودند تا مثلاً ترکیه یا مصر. اگر چه توسعه سال های اخیر در خلیج ممکن است موجب تجدید تقسیم کار کونونی جنسی شود. به نحوی معکوس دولت هایی که در آمدهای خارجی آن ها به نسبت بالایی متکی است بر سهم ارسال نیروی مهاجر بین المللی مرد، ممکن است به نحو روز افزونی بر نیروی کار زنان در اقتصاد داخلی شان متکی شوند.

این به ویژه در مورد کشورهای صادق است که اولویت های صنعتی خود را از منابع جانشین واردات به استراتژی های معطوف به صادرات تبدیل کرده اند که استخدام نیروی کار ارزان زنان را رواج می دهد.

اقدامات مداخله گرانه دولت های پس از استقلال چه از طریق قوانین خانواده با تحصیلات، اشتغال و سیاست کنترل جمعیت مقدماتاً با توسعه ملی گره خورده است. رژیم های نمونه وار قدرت گرا تمایلی به ایجاد جوامع مدنی دموکراتیک که در آن منافع جنسی مونث می تواند مستقلاً نمایندگی شود، ندارند. کوشش های زنان در سازمان های مستقل گمراه کننده تلقی شده و فعالانه تلاش می شوند که آن ها را دل سرد کنند. این امر در دوره رژیم تک حزبی در ترکیه تحت رژیم پهلوی در ایران و تحت حکومت ناصر در مصر که پس از اعطای حق رأی به زنان در 1956 تمام سازمان های فمینیست را غیرقانونی اعلام کرد، مصداق دارد. در مقابل سازمان های زنان تحت حمایت دولت برپا شدند که عموماً بازوی حمایتی سربراه حزب دولتی حاکم بودند. معهداً در رژیم های متفاوتی از قبیل رژیم آتاتورک، رژیم رضا شاه و رژیم ناصر تأکید بر استحکام و بیستگی ملی و ایجاد بوروکراسی مدرن متمرکز همراه بود با بسیج زنان جهت کمک به گسترش کادری جدید و ایجاد شهروندان متحدالشکل.

بعضی از رژیم ها اخیراً روند گسترش تدریجی حقوق زنان در مراحل اولیه تحکیم وحدت ملی را به عقب بازمی گردانند. برخی دیگر در انتظار بحران مشروعیت هستند که نتایج سیاسی آن می تواند بر حقوق زنان اثر بگذارد. گسترش حقوق شهروندی زنان با اعتماد به قوانین مدنی در طرح های تشکیل دولت های ملی گرا هم راه بود. شکست چنین برنامه هایی در حوزه های سیاسی و توزیع درآمد مثلاً در پاکستان و هند به درگیری های مذهبی، قومی و منطقه ای دامن زد. دولت ها خود به بهره برداری و استفاده از رقابت های فرقه ای در شبکه تحت حمایت و سیستم روابط خود پرداخته و هر نوع تنش مقدماتی و عمومی را هر چند کم عمق و شکننده برجسته کردند. مسلمانان رادیکال به طور نمونه وار این شکست ها را نه فقط شکست سیاسی بلکه شکست "اخلاقی" معرفی کرده و خواهان ریشه کن کردن دیدگاه های جهانی هستند که مبنای این سیاست ها را تشکیل می داد. هم چنان که هویت های مذهبی و قومی بیش از پیش سیاسی می شود آن ها بیشتر بدان گرایش پیدا می کنند که حقوق مدنی به سختی به دست آمده زنان را در محراب هویت های سیاسی ای قربانی کنند که کنترل بر زنان در اولویت آن ها قرار دارد. حکومت ها در تلاش برای حفظ مشروعیت خود به طور تاکتیکی ترجیح می دهند کنترل بر زنان را به جوامع و خانواده های مربوطه شان واگذار کنند و در نتیجه شهروندان زن از حمایت کامل قانونی محروم می شوند.

در مواردی که خود دولت منبع بنیادگرایی مذهبی است، مثل ایران، پاکستان، عربستان سعودی، حق اعمال قدرت پدرسالارانه گسترش یافته به روحانیت، پلیس و حتی مردانی واگذار می شود که هیچ ارتباطی با زن نداشته، خود را برگمراه کرده اند که لباس و رفتار زنان را کنترل کنند. طنز عمیق نهفته در پشت این تأکید بر کنترل زنان این حقیقت است که وابستگی اقتصادی و سیاسی که بیشتر این کشورها گرفتار آن هستند خودمختاری آن ها را در هر حوزه دیگری به شدت محدود می کند. این مسئله ما را به طرف ملاحظات بین المللی راه نمایی می کند که سیاست های دولتی در چهارچوب آن تنظیم و پیاده می شود.

زمینه بین المللی

در سطح منطقه ای شکاف بین کشورهای نفت خیز و کشورهای با منابع ضعیف تأثیر مهمی بر جریان مهاجرت، کمک ها و نفوذ سیاسی در جهان اسلام داشته است. مهاجران از کشورهای فقیر مثل مصر، یمن، بنگلادش، ترکیه و پاکستان به کشورهای نفت خیز خلیج فارس می رفتند، در حالی که جریان معکوسی از نفوذ سیاسی و پولی برجستگی سیاسی و فرهنگی گرایشات اسلامی محلی را تقویت می کرد. این امر منجر بدان می شد که کشورهای نیازمند به کمک به درجات مختلف خود را با اسلام تطابق دهند. قوانین اسلامی داخلی یا مورد تأیید و موافقت احزاب حاکم یا حکومت ها قرار گرفت یا منجر به ایجاد فشارهایی گردید که حکومت ها را وادار کرده که اصالت مذهبی خود را اعلام کرده و برنامه های اسلامی رادیکال را گسترش دهند.

در این ضمن تنظیم اقتصاد داخلی برای انطباق با معیارهای تغییر ساختاری و تثبیت اقتصادی پیشنهاد شده از طرف صندوق بین المللی پول و طرح های گوناگون توسعه مورد حمایت وام دهندگان غربی ابعاد بی سابقه ای یافت. انتقال اقتصاد تحت کنترل شدید دولت به بخش خصوصی و تشویق سرمایه گذاری خارجی و اتخاذ استراتژی های معطوف به صادرات تأثیر برجسته ای بر مسئله زنان گذارد. به ویژه نیروی کار زنان در کارهای با دست مزد پایین و بخش های فاقد اتحادیه اقتصاد به طور قابل توجهی افزایش یافت.

از سال بین المللی زن در 1975 و دهه زن سازمان ملل (1975-85) محافل درگیر مسئله زنان و توسعه بر حکومت های ملی فشار آوردند تا نقش زنان را در مبارزه با فقر، بی سوادى و نسبت بالای تولد کودکان به رسمیت بشناسند و همه اشکال تبعیض قانونی جنسی را لغو کنند. از 1973 اصلاحیه در سند کمک های خارجی ایالات متحده خواهان آن شد که کمک دو جانبه باید طرح هایی را دربر بگیرد که زنان را در تلاش برای پیش رفت شرکت دهد. اداراتی در دفتر ایالات متحده برای توسعه بین المللی، بانک جهانی و بخش های کمک خارجی کشورهای اصلی کمک دهنده در اروپا تشکیل شد. اگر چه این ابتکارات هنوز نسبت به جریان اصلی بنیادهای توسعه حاشیه ای است، باز نشان دهنده موفقیت جنبش بین المللی زنان در مطرح کردن مسئله جنسیت در برنامه های سیاسی است. تکیه کلام فمینیست های "رسمی" در ارتباط با مدرنیزه کردن دولت های پس از استقلال، اکنون به مؤسسات فراملی اختصاص می یابد، هر چند تأثیر متناقضی در سطوح منطقه ای می گذارد.

بنگلادش، یک کشور فقیر با وابستگی شدید به کمک های خارجی تصویر جالبی از تأثیر متقابل سیاست های منطقه ای و تأثیر عوامل بین المللی را به نمایش می گذارد. اعلام دهه زنان سازمان ملل در 1975 هم زمان بود با کودتای نظامی که ضیاء الرحمن را به قدرت رسانید. ضیاء از طریق جلب حمایت محافل زنان و توسعه، سرمایه سیاسی قابل توجهی جمع آوری کرد. هرچند او به حمایت مؤسسات راست از جمله ارتش نیز برای مقابله با اپوزیسیون عوامی سبک نیاز داشت.

در این میان کشورهای نفت خیز از قبیل عربستان سعودی به صف کمک کننده های اصلی پیوستند و نفوذ خود را به طور قابل توجهی گسترش دادند. ضیاء برنامه اسلامی کردن را به معرض اجراء گذارد که در بیانیه ژنرال ارشاد برای اعلام یک دولت اسلامی در بنگلادش در 1988 تأیید شد. هم طرح ضیاء و هم طرح بعدی ارشاد تلاشی بود برای ایجاد تعادل بین ایدئولوژی های متناقض مربوط به جنسیت که از طرف کمک کننده های خارجی ارائه می شد. طرح های توسعه که شرکت زنان را در نیروی کار و زندگی اجتماعی تشویق می کردند، در حالی که کمک کشورهای مسلمان ثروت مند تر، تعلیمات مذهبی و احزاب مذهبی را که خواهان کنترل شدیدتر بر زنان بودند تقویت می نمود. حکومت که اقدام بنیادهای آمریکایی را برای کنترل جمعیت مورد حمایت قرار می داد، هم چنان سازمان های اسلامی را تأسیس کرد که اقدامات مذکور را محکوم نمودند. نمونه های مشابهی در دیگر کشورها نیز می توان پیدا کرد که در آن ها ماشین محلی منابع توسعه را به سوی طرح هایی جهت می دهد که در آن ها تلاش شده است موفقیت زنان در مقابل ایدئولوژی درحال گسترش محافظه کارانه و گاهی سیاست های مربوطه برای اجرای این ایده ها تقویت شود. حکومت های کمک کننده و بنیادها تلاش می کنند زنان را برای شرکت در نظم اقتصادی بین المللی مورد نظرشان که همیشه هم منصفانه نیست، به طور مؤثرتری آماده کنند. چگونگی درهم تنیدگی رژیم های دریافت کننده کمک در این نظم به ظهور رژیم های سرکوب گر و بدون ثبات منجر می شود.

سیاست های توسعه مورد علاقه این رژیم ها به عدم تناسب شدید در ثروت منجر شده و در غیاب کاتال های دموکراتیک متناسب به ناآرامی ها و خشم توده ای دامن می زند. گرایشات و جنبش های اسلامی در این معادله به شیوه هایی وارد می شوند که در هر مورد متناسب با زمینه خاص آن است و تعمیم آن جالب نیست. یک نتیجه که قابل اعتماد است این است که وقتی آن ها به یک عامل تبدیل می شوند کنترل شدیدتر بر زنان و محدود کردن حقوق آن ها وجه اشتراک اولیه آن هاست.

مندرج در نشریه راه کارگر شماره ۱۰۴ - اسفند ۱۳۷۱

دفاعی که بر تاریخ جنبش زنان اثر گذاشت

*یان کی مون: هر سال در جهان بیش از 500000 مادر طی دوره حاملگی و در جریان زایمان جان خود را از دست میدهند.

روشنگری. سی و پنج سال پیش سارا ودینگتون وکیل جوانی که 26 سال بیشتر نداشت، دفاع از زن جوان، تنها و فقیری را برعهده گرفت که خواهان پایان دادن به حاملگی خود بود، ولی قوانین وقت در آمریکا اجازه این کار را به او نمی دادند. روزنامه های وقت نوشتند دفاع جانانه ودینگتون در دادگاه بویژه در دور دوم و سوالاتی که پیش گذاشت دادستان را بر جای میخکوب کرده بود.

این دادگاه و نتیجه ای که اعلام کرد در تاریخ جنبش برابری زنان آمریکا و حق زنان بر سقط جنین نقش مهمی ایفا کرد. آزادی سقط جنین در آمریکا به مثابه یک قانون عمومی تصویب نشده، بلکه مثل بسیاری از حقوق دیگر، حکم دادگاه عالی است که به روال قانونی تبدیل شده است. آنچه امروز قانون رو - وید ، v. Wade Roe ، خوانده می شود و زنان آمریکایی بر پایه آن حق تصمیم گیری در مورد سقط جنین دارند، همان تصمیم دادگاه نامبرده است.

رو، به نام شاکلی این دادگاه یعنی جین رو Jane Roe، همان زن جوان فقیر اشاره دارد، و وید، از نام هنری وید Henry Wade دادستان دالاس برداشته شده که به نمایندگی از ایالت تکزاس در مقابل شاکلی و وکلایش یعنی سارا ودینگتون و لیندا کافی قرار داشت.

در آن زمان سقط جنین در آمریکا به جز در مواردی که جان مادر در خطر بود قانوناً ممنوع بود. جان جین رو در خطر نبود، ولی او به علت فقر و شرایط زندگی اش قادر نبود مسوولیت داشتن یک فرزند را بپذیرد. شکایت وکلای جین رو بر این اساس تنظیم شده بود که این قانون، حقوق پایه ای زنان به عنوان شهروندان آمریکا، مندرج در قانون اساسی کشور، را نقض میکند. بنابر این رای که دادگاه صادر می کرد به معنای تداوم ممنوعیت سقط جنین و یا پذیرش سقط جنین بود.

دادگاه دو دور به استدلال های وکیل و دادستان در مخالفت با آن گوش داد. سارا ودینگتون به عنوان وکیل جین رو ستاره درخشان این دادگاه بود. قاضی و دو دادستان در هر دو دور مرد بودند. دفاع ودینگتون بویژه در دور دوم چنان کوبنده بود که قاضی پاتر استوارت دادستان را زیر باران سوال های سنگین خود قرار داد.

رای دادگاه در 22 ژانویه 1973 صادر شد. در این هنگام جین رو دیگر فرزند خود را زاییده بود. با وجود این رای این دادگاه و مبارزه ای که وکیل توانا و مصمم خاتم وید در این دادگاه پیش برد، بر سرنوشت زنان آمریکا در تمام دوره سی ساله بعد از آن تا هم اکنون تأثیر گذاشته است.

رای دادگاه چنین بود که حق سقط جنین در چارچوب حقوق شخصی در قوانین ایالات متحده است. این تصمیم دادگاه به زن اختیار کامل داد که در دور اول حاملگی خودش در مورد سقط جنین تصمیم بگیرد و در مرحله دوم و سوم برای دولت حقوقی قابل شد. این تصمیم بر قوانین 46 ایالت آمریکا تأثیر گذاشت و حق سقط جنین زنان را عملاً به رسمیت شناخت.

آنچه در این دادگاه گذشت هم به لحاظ زمینه و منشاء و هم به لحاظ نتایج از بازگیران دادگاه بسیار فراتر رفت. سارا ودینگتون هنوز به فعالیت های حقوقی و نیز به حمایت از تصویب قوانین به نفع زنان ادامه میدهد. اما جین رو امروز نام خود را تغییر داده و با نام اصلی خود نورما مک کلوری خوانده میشود. او به مسیحیان بنیادگرا پیوسته و به بزرگ ترین وسیله تبلیغی آنها علیه حق زنان بر سقط جنین تبدیل شده است. او در کارزارهای تبلیغاتی که توسط محافظه کاران مسیحی سازمان داده میشود، مخصوصاً به وکیل خود در آن دادگاه یعنی سارا ودینگتون حمله کرده و ادعا میکند که ودینگتون در آن زمان او را فریب داده بود.

اما این حقیقت نداشت، ودینگتون از زن جوان و بی پناهی حمایت کرده بود که محافظه کاران آن زمان و این زمان، با لگد کوب کردن دیوار کوتاه آن ها، به گمان خود به راحت ترین و کم هزینه ترین شیوه، راه را برای لشکرکشی های خود علیه برابری حقوق انسان ها هموار میکنند. ودینگتون در آن دادگاه صدای زنان آمریکایی را بازتاب میداد که طی دهه ها عوارض ممنوعیت های مذهبی و سنتی و قانونی را تحمل میکردند و از آسیب های جسمی و روانی و اجتماعی ناشی از زایمان های اجباری و سقط جنین های ممنوع در پستوها، در شرایط غیر بهداشتی و با وسایل آلوده رنج می بردند. روشن است که فقیرترین زنان، بخش عمده این قربانیان را تشکیل میدادند.

جنگ بر سر رو- وید بعد از سی و پنج سال هنوز جریان دارد. بویژه در سالهای اخیر که نومحافظه کاران مواضع کلیدی قدرت را اشغال کردند، این جنگ داغ تر شد. نیروهای محافظه کار و واپسگرا و بخش های بزرگی از صاحبان سرمایه، برای تقویت محافظه کاری سیاسی و استفاده از آن در حفظ و گسترش امتیازات اقتصادی خود، تلاش برای لغو این قانون را گسترش داده اند، در حالیکه قانون مزبور نه تنها به سپر دفاع از حق زنان بر پیکر خویش



* دیدگاه * زنان در خاورمیانه

ناهد جعفریور

نظم نوین جهانی و تأثیرات آن بر زندگی زنان بعنوان اعضای جامعه جهانی از یکسو و تأثیرات مخرب سیستم سرمایه‌داری پدرسالارانه و قوانین متحجرانه رژیم‌های بنیادگرا بر زندگی زنان و همچنین بدنبال آن، برگشت به مناسبات خشونت‌بار و تبعیض‌آمیز سنتی نسبت به زنان در اجتماع و خانواده و پرتاب زنان به عمق تاریکی‌ها و بازپس ستاندن هر آنچه که زنان در نتیجه قرن‌ها مبارزه بدان دست یافته‌اند از سوی دیگر، در کشورهای خاورمیانه شرایطی را ایجاد نموده است که فضای تنفس برای زنان به‌شکلی خفیف‌آور شده است که نسل جوان بخصوص تاب تحملش به‌سر رسیده است و چنانچه در بسیاری از کشورهای خاورمیانه شاهد آن هستیم، یک جنبش فمینیستی آگاه و متحولانه و رو به رشد، برای مبارزه با این بی‌عدالتی‌ها نسبت به زنان پیا خاسته است. با زبانی دیگر، وضعیت عمومی زنان در خاور میانه، بخصوص در برخی از کشورهای عربی و افغانستان، آنچنان اسفناک است که حتی در برخی از این کشورها زنان از حق شرکت در انتخابات و دادن رای برخوردار نیستند و وضعیت آموزشی و دسترسی آنان به آموزش در سطح بسیار پائینی قرار دارد. در مجموع، از ۶۵ میلیون جمعیت بی‌سواد خاورمیانه، دوسوم آن را زنان تشکیل می‌دهند.

زنان در خاورمیانه، بویژه در مناطق جنگی، قربانیان مستقیم فقر ناشی از تحریمات، خشونت‌های گوناگون اجتماعی، خانوادگی و تجاوزات جنسی بوده، حقوق اولیه‌شان، یعنی همان حداقل‌هایی هم که در نتیجه سال‌ها مبارزه بدست آورده‌اند، بطور سیستماتیک و آگاهانه از آنان بازپس گرفته شده است.

با مطالعه چند منطقه جنگی لبنان، فلسطین، عراق و افغانستان و همچنین کشوری چون عربستان سعودی که قوانینش نسبت به زنان، مشابه بسیاری دیگر از کشورهای شیخ‌نشین است و صد درصد تبعیت از قوانین شریعت دارد، می‌توان تبعیضات چندگانه نسبت به زنان را به‌خوبی مشاهده نمود و به‌موازات آن، رشد جنبش فمینیستی و موانع وجود آن در این مناطق را لمس کرد. در بررسی ذیل، وضعیت زنان ایران مورد مطالعه قرار نگرفته است زیرا که پرداختن به وضعیت زنان در ایران و نشان دادن جنبش عظیم و بی‌سابقه زنان در ایران، خود مستلزم بررسی جداگانه‌ای است که در یک چنین چارچوب کلی‌ای امکان‌پذیر نخواهد بود.

وضعیت زنان در لبنان

وضعیت حقوقی زنان در لبنان همانقدر پیچیده و ناروشن است که ساختار تقسیم شده میان مذاهب این کشور پیچیده و ناروشن است. "انته شروپ" از سازمان پروتستان "کمک به زنان" می‌گوید: "تفاوت اجتماعی و حقوقی که طرفداران مذاهب مختلف در باره زنان قائل می‌شوند باعث شده است که در لبنان حتی زنان با زنان مساوی نباشند. مثلاً یک زن مسلمان تحت شرایط مشخص می‌تواند طلاق بگیرد اما یک زن کاتولیک به‌هیچ‌وجه، ازدواج دو نفر از دو مذهب متفاوت در لبنان غیر ممکن می‌باشد. به لحاظ قانونی زنان برای تصمیمات کلیدی احتیاج به قیم دارند که در این مورد قیم هم رهبران مذهبی می‌باشند. این مسئله را می‌توان در ترکیب مجلس لبنان که از ۱۲۸ نماینده، تنها سه نفر آنها زن می‌باشند، بخوبی مشاهده نمود.

اما موقعیت شغلی زنان در لبنان، از بسیاری از کشورهای عربی هم‌تراز بهتر است. ۹۱ درصد زنان جوان لبنانی می‌توانند بخوانند و بنویسند و نیمی از دانشجویان لبنان دختر می‌باشند. از آنجا که در بسیاری از مناطق لبنان درصد بیکاری به ۵۰ درصد می‌رسد، به این لحاظ بسیاری از زنان لبنانی هم‌زمان مجبورند چندین کار را در کنار خانه داری و نگهداری از فرزندان انجام دهند.

در لبنان همچنین در حدود چهارصد هزار آواره فلسطینی زندگی می‌کنند که بیش از نیمی از این تعداد، در بدترین شرایط زندگی، در مقرهای آوارگان به‌سر می‌برند و همواره با این امید زندگی می‌کنند که زمانی به فلسطین برگردند. در این میان وضعیت زنان آواره از همه تأسف‌آورتر است زیرا که هیچ شانس برای آنها وجود ندارد که آموزش ببینند و یا به کار و یا حرفه‌ای مشغول گردند. سازمانی که به این زنان کمک می‌کند، سازمان زنان "نجده" نام دارد که در سال ۱۹۷۸ به‌عنوان سازمانی از زنان برای زنان، تاسیس گردید. در حال حاضر این سازمان ۷۰ نفر همکار دارد که در ۱۰ مقر آوارگان فلسطینی، برنامه‌هایی برای آموزش و تعلیمات حرفه‌ای، اقدامات برای ایجاد درآمد برای زنان آواره، تربیت کودکان و برعلیه خشونت‌های خانگی، در دست اجرا دارند. در حدود

در مقابل حملات محافظه کاران تبدیل شده بلکه نیروهای دموکرات به آن به عنوان شاخصی نگاه میکنند که عملاً مرز سیاست‌ها و نیروهای پیشرو و واپسگرا را مشخص میکند.

برای مثال از آنجا که تصمیمات دادگاه عالی است که روال قانونی برای تأمین بسیاری از حقوق و آزادی‌ها را در آمریکا تعیین میکند، یکی از تلاش‌های نیروهای محافظه کار تغییر ترکیب این دادگاه است. معمولاً، البته نه همیشه، قضاییانی که خواهان لغو قانون رو - وید هستند، در اغلب حوزه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مواضع محافظه کارانه و واپسگرایانه دارند و از جنگ، لغو قوانین محدودکننده برای شرکت‌های بزرگ در جهت دفاع از محیط زیست، بازگذاشتن دست کمپانی‌ها در بهره‌کشی از آدم و حیوان و زمین دفاع میکنند. دولت بوش در دوره حکومت خود مداوماً تلاش کرد قضایان محافظه کار و مخالف رو - وید را در دادگاه عالی بنشانند. بر این زمینه بود که دادگاه عالی در ۱۸ آوریل با اکثریت ۵ به ۴ به ممنوعیت شیوه‌ای از سقط جنین در اواخر دوره دوم حملگی رای داد. این شیوه که مبتنی است بر بیرون کشیدن جنین از دهانه رحم، قبل از این مثل سایر انواع عمل جراحی بر اساس توافق بین زن حامله و پزشکش صورت می‌گرفت. اما اکنون پزشکی که به این اقدام دست بزند، طبق این تصمیم به جنایت و قتل نفس دست زده است و به پرداخت جریمه یا زندان یا هر دو محکوم میشود.

بسیاری از مدافعان حقوق زنان در آمریکا، این تصمیم را سکوی پرش محافظه کاران و مسیحیان راست برای حمله به آزادی سقط جنین خوانده‌اند، زیرا اگرچه شیوه‌های دیگر عمل جراحی هست که میتوان به جای آن برگزید، ولی دخالت دولت در تصمیمی که نیم پزشکی آن را جایز میدانند و جانی خواندن پزشکی که براساس قواعد پذیرفته شده حرفه‌ای اقدام به سقط جنین کرده، به عقاید سنتی محافظه کاران وزن بالایی داده و آن را حتی بالاتر از تصمیم پزشکی قرار میدهد. در حالی که قاعدتا و نیز در تجربه عملی، سلامت مادر و عامل پزشکی مهمترین عوامل سقط جنین به شمار می‌روند. طرح نخست در اکتبر ۲۰۰۳ در کنگره و سنای آمریکا تصویب شده و به امضای جرج بوش رسیده بود. نگرانی بسیاری از مدافعان حقوق زنان تأیید آن توسط دادگاه عالی و تبدیل شدن آن به یک روال قانونی بود. به همین جهت آنها در چهار سالی که از تصویب طرح در دو مجلس گذشته بود با آن جنگیده بودند. جرج بوش با گزینش دو قاضی محافظه کار - جان رابرتز و ساموئل آلیتو - به جای دو قاضی کنار رفته، ترکیب دادگاه عالی را با به نفع محافظه کاران تغییر داد و طرح سرانجام به تصویب رسید.

در مبارزه انتخاباتی جاری در آمریکا نیز هم رو - وید و هم قانون سال گذشته یکی از موضوعات مهم مبارزه انتخاباتی به شمار می‌روند. نیروهای دموکرات شعار حفاظت از رو - وید را روی پرچم خود نصب میکنند، و نیروهای محافظه کار به این قانون می‌خواهند زنان به دستور مردان و دولت بزنند.

شاید بتوان گفت تأثیر واقعی این مبارزه بیش از خود آمریکا و دموکراسی‌های پیشرفته در کشورهای درحال توسعه و توسعه نیافته خود را نمایان میکند. آنچه در آمریکا میگذرد، راه خود را از مسیرهای گوناگون به سراسر جهان باز کرده و نیروهای محافظه کار و زن ستیز را در سراسر جهان تقویت میکنند. این در حالی است که میتوان گفت علیرغم دستاوردهای زنان طی مبارزات صد سال اخیر، اکثریت عظیم زنان جهان مستقیماً زیر ضربات سهمگین نظام مردسالار قرار دارند، چه در کشورهایی که اکثریت جمعیت را مسلمانان را تشکیل میدهند چه در بخش‌های وسیعی از آمریکای لاتین و آفریقا که اکثریت مسیحی دارند، یا در میان پیروان سایر مذاهب مثل هندوها و غیره. در هر حال سنت، مذهب، فقر و نابسامانی دست به دست هم داده و بنیادهای نظام مردسالار را تقویت می‌کنند.

سال گذشته بان کی مون دبیر کل سازمان ملل در پیامی اعلام کرد هر سال در جهان بیش از ۵۰۰۰۰۰ مادر طی دوره حاملگی و در جریان زایمان جان خود را از دست میدهند. تعداد بسیاری بیشتری نیز که جان به در می‌برند، دچار عوارض ماندگار میشوند که بر سلامت و کیفیت زندگی آنها در همه عمر تأثیر می‌گذارد. در این پیام که بر اساس گزارش سازمان ملل به مناسبت روز جمعیت تهیه شده بود، بان کی مون گفت ۹۹ درصد این مرگ و میرها در کشورهای در حال توسعه روی میدهد، زیرا در این کشورها حقوق جنسی زنان به رسمیت شناخته نشده و به همین جهت از دست یابی به اطلاعات و امکانات و تسهیلات برای حفظ سلامتی خود محرومند.

با توجه به نقشی که دولت‌های قدرتمند و پول و امکانات آنها در تقویت یا تضعیف سنت‌های واپسگرایانه بازی میکنند، میتوان گفت کسانی مثل سارا ویدنگتون نه فقط در آمریکا بلکه در سراسر جهان به جنبش برابری و آزادی زنان کمک کرده‌اند. جین رو دیروز با همان ترنما مک کاوری امروز و همفکرانش که خود را Pro Life میخوانند، وقتی زندگی‌های نجات یافته و نیافته را می‌شمرند، باید ارقامی را که دبیر کل سازمان ملل ذکر کرد نیز به شمار بیاورند.

۳۵۰۰ نفر از زنان و خانواده‌هایشان زیر پوشش این برنامه‌ها به‌سر می‌برند. سالانه در حدود یک‌هزار زن و دختر، از آموزش‌های چندماهه این سازمان در حرفه‌های متفاوت، استفاده می‌کنند. افزون بر این، از سوی این سازمان ۷ مهد کودک به گنجایش ۵۰۰ کودک ایجاد گردیده است تا مادران بتوانند در کلاس‌های آموزشی شرکت نمایند. از طریق برگزاری سمینارهایی با موضوعاتی چون بهداشت و سلامتی، به مادران آموخته می‌شود که چگونه فرزندان سالمی را تربیت نمایند.

اما در مجموع، زنان پناهنده فلسطینی در لبنان، نه تنها باید تحت شرایط رنجبار و تبعیض‌آمیز و فقری که در کل برای همه فلسطینی‌ها در این کشور وجود دارد زندگی کنند، بلکه آنها همچنین اولین قربانیان مناسبات متشنج مقرهای آوارگان هم می‌باشند. یک روانشناس لبنانی که از این مقرها دیدن نموده گزارش می‌دهد که: "در این مقرها، از سوی همسران، خشونت‌های جسمی بیشماری به زنان وارد آمده است". وی همچنین می‌گوید: "این خشونت‌ها طبیعتاً با شرایط سیاسی- اجتماعی فلسطینی‌ها در رابطه است زیرا که مثلاً در مقری که یک کیلومتر مربع است، در حدود ۱۸ هزار نفر جا داده شده‌اند. مسلماً زنان تلاش می‌کنند این خشونت‌ها را در سکوت خود پنهان سازند.

در واقع به زنان فلسطینی در لبنان فشاری مضاعف وارد می‌گردد. غالباً آنها مسئول ادامه بقای فرزندان خود بوده و به این لحاظ هم می‌بایست چندین کار را با هم انجام دهند و از آنجا که همسران و برادران بسیاری از این زنان بیکار می‌باشند، وظیفه تامین هزینه زندگی، در کنار رسیدگی به فرزندان و خانواده، به‌عهده آنان است. مشاغل چون خدمتکاری و کار در انبارها، بیشترین زنان آواره را پوشش می‌دهد.

در لبنان، خشونت خانگی یکی از ابزارهای فشار همسران بر زنان است تا بدان وسیله از آزادی رفت و آمد آنان جلوگیری شود و آنها را در چهار دیواری خانه زندانی نماید و رابطه آنان با دوستان و اقوام را قطع کند. به عقیده کارشناسان و سازمان‌های زنان، زنان در لبنان روزانه تحت کنترل و خشونت مستمر مردان قرار دارند و هیچ قانونی وجود ندارد که این خشونت‌ها را ممنوع یا مانع شود و یا خشونت‌کنندگان را مجازات کند.

در حال حاضر در لبنان بیش از ۱۲۰ سازمان غیر دولتی زنان برای بهبود وضعیت زنان حرکت می‌کنند. طبق آمار سازمان‌های زنان لبنانی، در حال حاضر خشونت به زنان در خانواده، بزرگترین مشکل در زندگی روزمره اجتماعی لبنان است و با وجود اینکه در قوانین این کشور برای نقض عضو تا سه سال حبس مقرر شده است، اما نقض عضوهای در اثر خشونت‌های خانگی، اگر هم زنی جرئت کند و آنرا به دادگاه بکشاند، غالباً از سوی دادگاه‌های مذهبی و دیگر نهادهای دولتی، از طریق آشتی دادن زوجین مسکوت گذاشته می‌شود.

وضعیت زنان در فلسطین اشغالی

وضعیت زنان در مناطق اشغالی فلسطین، بخصوص در نوار غزه و کرانه غربی، به لحاظ موقعیت مشخص جنگی، تاکنون بطوری جامع و علمی مورد بررسی قرار نگرفته است. خبرنگارانی هم که در این منطقه به‌سر می‌برند مشخصاً بر روی وضعیت جنگی و سیاست متمرکز می‌باشند و خود را آنچنان به وضعیت زنان مشغول نمی‌سازند. اما گزارشات سازمان‌های متفاوت زنان بیاتر از این مسئله هستند که در این منطقه، همچون سایر مناطق خاورمیانه، از زنان خواسته می‌شود که تنها خود را بر نقش همسر و مادر متمرکز سازند، در حالی‌که وضعیت سیاسی و زیست‌محیطی در این منطقه (کشته شدن فرزندان ذکور و همسران در جنگ و نابودی محیط زیست در این منطقه) زنان را مجبور می‌سازد برای ادامه بقای فرزندان، وظیفه نان‌آور خانواده و تمیزی محیط زیست را نیز داشته باشند. از سوی دیگر، با وجود نقش زنان بعنوان تنها سرپرست خانوار، این نقش زنان اما از سوی جامعه سنتی و پدرسالار مورد قبول قرار نگرفته و همواره از سوی قانونگذار، جامعه و خانواده به آنان بعنوان فرد درجه دو اجتماع نگریسته می‌شود.

طبق گزارش سازمان حقوق بشر، زنان در مناطق اشغالی فلسطین همواره قربانی خشونت‌های همه‌جانبه قرار داشته و فقر روبه‌رشد در این منطقه، وضعیت آنان را روز به روز وخیم‌تر می‌سازد و هیچ مرجع قانونی وجود ندارد که برای جلوگیری از این وضعیت اسفبار زنان حرکت نماید.

یکی از این زنان "حوا" نام دارد که در مقر "شاطی" زندگی می‌کند و زمانی که شوهرش دستگیر می‌شود و به زندان می‌افتد، وی بعنوان سرپرست خانواده و برای زندگی بهتر برای فرزندان به فعالیت می‌پردازد و با یکی از سازمان‌های غیر دولتی زنان شروع به حرکت می‌نماید. اما بعد از ۹ سال که همسرش از زندان آزاد می‌گردد، نمی‌خواهد قبول کند که زندگی حوا چنین تغییر کرده باشد. حوا در این باره

می‌نویسد: "من انتظار کشیدم تا او بعد از آنهمه سال از زندان آزاد شود. من زندگی زیبایی را فراهم کرده بودم، برای خودم، بچه‌هایم و همچنین برای او. ... ولی او نمی‌توانست همراهی کند. او مثل دیگر مردان فلسطینی است که نمی‌توانند با یک زن محکم و قوی کنار بیایند. او نمی‌خواست آینده را ببیند. نگاه او به گذشته بود. او از من می‌خواست که به کمپ پناهندگان برگردم و مثل گذشته زندگی کنم". سرانجام اختلاف نظر حوا و همسرش به حدی می‌رسد که از هم جدا می‌شوند. اما نقش جدید حوا چه از سوی همسرش و چه از سوی جامعه فلسطینی مورد قبول قرار نمی‌گیرد. وی در این باره می‌گوید: "مردم در باره من صحبت می‌کنند. دیگر تحملش را ندارم. باید زندگی‌ام را نجات دهم".

"اجادال سراج" رئیس نهاد "Gaza Community Health Programme" در شهر غزه می‌نویسد: "زنان در فلسطین قربانی خشونت‌های اجتماعی و خانگی می‌باشند. بسیاری از آنها از سوی همسرانشان مورد آزار و اذیت و تجاوز جنسی قرار می‌گیرند ولی قانون پشتیبان این همسران است. نقطه اوج این تراژدی غمناک در این است که دادگاه‌های مذهبی و همچنین شیخ‌ها زمانی که زنان بخواهند از این همسران جدا شوند، به آنها ناسزا گفته و آنان را بعنوان کافر و فاحشه ترسیم می‌کنند. سازمان ما تلاش می‌کند که زنان را در مقابل خشونت‌های جسمی و روحی محافظت نماید. این امر در ۵۵ سال گذشته مورد توجه قرار نگرفته است زیرا که ما تنها در مقابل دشمن خارجی مبارزه کرده‌ایم و مشکل زنان را فرعی دانسته‌ایم".

سازمان‌های زنان در مناطق اشغالی فلسطین

زمانی که دولت حماس بر روی کار آمد، سازمان‌های زنان سکولار در فلسطین از خود سوال نمودند که آیا برنامه‌های سیاسی فمینیستی در ساختارهای رسمی وارد خواهند شد و یا اینکه فعالیت‌های فمینیستی می‌بایست بصورت غیر رسمی اجرا گردند؟ چه تغییری در نهادها داده خواهد شد؟ آیا رهبری جدید می‌تواند و یا می‌خواهد که برنامه‌های اجتماعی محافظه‌کارانه‌اش را به پیش برد؟ از این روی، در اواخر سال ۲۰۰۶ این بحث توسط یک سری کنفرانس‌ها میان این سازمان‌ها آغاز گشت تا در این بحث‌ها در باره فضای عملکرد سازمان‌های زنان، تحت رهبری جدید، گفتگو و تبادل نظر صورت گیرد. سخنرانان اصلی در این کنفرانس‌ها خانم "سوهیر فرج" فیلمبردار و رئیس سازمان «Women, Media and Development» و خانم "امل خرایشه" سیاستمدار و رئیس سازمان «Palestinian Working Women Society for Development» بودند.

در حال حاضر در کنار احزاب متعدد سیاسی جنبش فلسطین، همچنین یک سری از سازمان‌های زنان هم در مناطق اشغالی فعال می‌باشند. بخصوص سازمان‌های چپ همواره تلاش نموده‌اند تا سازمان‌های زنان و جوانان و اتحادیه‌ها را در نوار غزه و کرانه غربی ایجاد نمایند. سازمان‌های زنان نقش بسیار مهمی را در مقاومت فلسطینی‌ها و همچنین در بخش‌های اجتماعی و همیاری بازی می‌نمایند. از جمله این سازمان‌ها، جنبش نوین زنان است که در روز جهانی زن در سال ۱۹۷۸ در یک نشست در راملا بنیان گردید و گروهی متشکل از ۵۰ دختر دانشجو و زنان شاغل جوان، به‌نام کمیته کارگری این سازمان شروع به فعالیت نمودند. همچنین تعداد زیادی از سازمان‌های زنان که غالباً وابسته به یکی از احزاب چپ سیاسی و بخشا مستقل می‌باشند و از سال ۱۹۷۹ به بعد بنیان‌گذاری شده‌اند، در شهرها و روستاها به فعالیت می‌پردازند. هدف این سازمان‌های زنان، در کنار مبارزه با اشغال اسرائیل، مطرح نمودن نقش زنان در جامعه فلسطینی است. اینچنین است که در مسیر سال‌های متعددی، در فلسطین جنبش فمینیستی قدرتمندی بوجود آمده است که با توجه به فشاری که بر زنان و مردان فلسطینی وارد می‌شود، وظیفه خود را تنها به آزادی زنان خلاصه نمی‌نماید.

روزنامه چپ "ایل مانیفستو" در تاریخ ۴ نوامبر ۲۰۰۶ مصاحبه‌ای با نایلا آیش فمینیست فلسطینی و رئیس مرکز زنان در غزه که مدت‌ها همسرش در زندان‌های اسرائیل به‌سر برده، نموده است. نایلا در این مصاحبه بیان کرده است که زنان که غزه در زیر آتش زندگی می‌کنند. حملات اسرائیل به نوار غزه باعث شده است تا جنبش زنان و سازمان‌های فمینیستی که تحت اختلافات فتح و حماس از هم انشعاب نموده بودند، مجدداً با هم اتحاد نمایند. وی می‌گوید: ما سازمان‌های زنان موفق شدیم تحت شرایط کنونی فلسطین جبهه واحدی را تشکیل دهیم و تا زمانی که این اشغال ادامه دارد و تا زمانی که اسرائیل نخواهد دولت مستقل فلسطینی را به رسمیت بشمارد، ما برای بهبود وضعیت زنان در غزه و سایر مناطق اشغالی به مبارزه ادامه خواهیم داد.

زنان در عراق زنان کرد عراقی

جنگ و اشغال عراق زنان را در این کشور نسل‌ها به عقب رانده و میلیون‌ها زن را به شهروند درجه دو تبدیل کرده است و آنان را محکوم ساخته تا تحت بدترین شرایط، زندانی چهار دیواری خانه‌های خود بشوند. طبق گزارش ماه آوریل هیئت ویژه اعزامی سازمان ملل متحد به عراق، ۴۰ زن در فاصله سه ماه در سلیمانیه به جرم رفتار غیراخلاقی از سوی خانواده‌شان به قتل رسیده‌اند و چند نفر از آنها زنده زنده در آتش سوزانده شده‌اند. در گزارشی دیگر از خبرگزاری عراقی آونا آمده است که در سال ۲۰۰۵ آمار زنان سوخته شده بستری در بیمارستان آزادی و دادگاه چنایی دوهوک، ۲۸۹ زن بوده است که ۴۶ نفر از آنان جان خود را از دست داده‌اند. در سال ۲۰۰۶ این آمار ۳۶۶ نفر بوده که ۶۶ نفر آنان جان خود را از دست داده‌اند. طبق این گزارش، در اربیل، از سال ۲۰۰۳ به بعد، از میان ۵۷۶ زن سوخته، ۳۵۶ نفر جان خود را از دست داده‌اند. همچنین طبق گزارش سازمان ملل، از سال ۲۰۰۳ تا سال ۲۰۰۶ در اربیل تعداد زنانی که به آنان تجاوز جنسی شده، چهار برابر گشته است.

در ۱۰ سال گذشته در شمال عراق سازمان‌های زنان زیادی تاسیس گردیده‌اند که بر علیه خشونت‌های خانگی و فامیلی فعالیت‌ها می‌نمایند. همچنین در دو سال اخیر هم سازمان‌های زنان جدیدی در مناطق دیگر عراق بنیان‌گذاری شده‌اند که هدفشان مبارزه با تبعیض و خشونت بر علیه زنان در عراق می‌باشد. مهمترین فعالیت سازمان‌های زنان کرد عراق، مبارزه با جنایت‌های خانگی و جنایت‌های ناموسی است. آنها تاکنون صدها مورد از این جنایت‌ها نسبت به زنان را برای افکار عمومی عراق و جهان علنی نموده‌اند.

خواست سازمان‌های زنان سکولار کرد:

- ۱- تصویب قانونی بشردوستانه مبنی بر تساوی حقوقی میان زن و مرد و رفع هرگونه قانون تبعیض‌آمیز بر علیه زنان و تامین آزادی‌های زنان.
- ۲- جدایی میان دولت، آموزش و دین. ممنوعیت خشونت بر علیه زنان و قتل‌های ناموسی و مجازات قاتلین زنان.
- ۳- لغو حجاب اجباری و حجاب کودکان و تامین آزادی در پوشش.
- ۴- برابری اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان و مردان در تمامی سطوح.

۵- منع جدایی اجتماعی در مدارس و دیگر مراکز آموزشی
اولین مرکز مستقل زنان کردستان عراق «خانزاد» بود که در سلیمانیه، در سال ۱۹۹۶ ایجاد گشت. در سلیمانیه، امروز پروژه‌های بسیاری برای زنان مستقل از احزاب در دست اجرا است که به شکل دو خانه زنان، یک مرکز مشاوره روانی-اجتماعی برای زنانی که در معرض خشونت قرار دارند، قهوه‌خانه زنان، مرکز آموزش زنان، مرکز ورزشی زنان و همچنین مرکز جمع آوری اسناد و مدارک در باره خشونت به زنان و... عمل می‌کنند. همچنین در دسامبر سال ۲۰۰۰ در سلیمانیه، شبکه «Female Combating Violence against ASUDA» برای مبارزه با خشونت بر زنان، مشاوره و معالجه زنانی که مورد خشونت قرار گرفته‌اند و تعقیب و مجازات مجرمین، ایجاد گشت. جنبش زنان کردستان در اروپا از سوی «International Kurdish Women's Studies Network» و «Women's Studies Network» (KWAHK - Kurdish) و «Women against Honour Killings (London)» پشتیبانی می‌گردند.

وضعیت زنان در سایر مناطق عراق

آمارهای داخلی و خارجی همگی نشان دهنده این واقعیت هستند که موقعیت زنان عراق از زمان اشغال عراق چندین برابر سخت‌تر و مشقت‌بارتر گشته است. اخیراً خشونت بر علیه زنان در این کشور به شدت رشد نموده است و این مسئله باعث گسترش ترس و وحشت فراوان بین زنان گشته است. طبق بررسی سازمان «تریبونال بروکسل» وضعیت زنان عراقی بعد از سال ۲۰۰۳ در مقایسه با وضعیت آنان نسبت به قبل از آن، بطور قابل ملاحظه‌ای وخیم‌تر گشته است. همچنین در این بررسی، مسئول این وخیم تر شدن وضعیت زنان، اشغال عراق توسط ارتش آمریکا خوانده شده است. زنان بر خلاف پیمان ژنو دستگیر و شکنجه شده و تحت فشار مجبور به نوشتن اقرارنامه می‌گردند. تعداد تجاوزات جنسی و شکنجه و آسیب‌های جسمی و روانی به زنان عضو سازمان‌های زنان، به شدت رویه‌رشد است. زنان در این کشور بدون همراهی مردان خانواده نمی‌توانند از خانه خارج گردند. ۷۰ درصد زنان شاغل قبل از سال ۲۰۰۳، هم‌اکنون بیکار می‌باشند.

طبق همین بررسی، همچنین قانون اساسی عراق حقوق بنیانی زنان عراق را از آنان ربوده است. علمای مذهبی در این کشور هر کدام حقوق زنان را به خواست خود تفسیر می‌نمایند و مدافعین حقوق زنان اجازه ندارند بر خلاف شریعت اسلام که از سوی این علما به صورت گوناگون تفسیر می‌شود، حرکت نمایند. در پایان این بررسی آمده است که اشغال عراق روابط اجتماعی جامعه عراق را نابود نموده که این مسئله تأثیر مستقیم خود را در مرحله نخست بر روی زندگی زنان گذاشته است. در واقع زنان عراقی از زمان اشغال به عمق ظلمات پرتاب شده‌اند.

خانم "سعود ال عزوی" نویسنده این بررسی و تحقیق و پروفیسور تکنولوژی زیست‌محیطی دانشگاه بغداد و کارشناس تأثیرات اورانیوم غنی شده، در این باره می‌گوید: "زنان عراقی قرن‌ها برای احقاق حقوقشان مبارزه نموده‌اند. تازه در سال‌های دهه ۶۰ حقوق پایه‌ای زنان در قانون اساسی عراق وارد گردید و در سال‌های ۷۰ و ۸۰ مدارس و دانشگاه‌ها برای زنان تاسیس گردید و آنها توانستند در سیاست و اشتغال، از حقوقی برخوردار گردند. از زمان شروع تحریم سازمان ملل در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳ وضعیت زنان روز به روز بدتر شده است.

در این تحقیق، خانم عزوی از ۱۵۰ زن در باره خانواده و تحصیل و وضعیت اقتصادی‌شان سنوالات کرده است. این هم‌پرسی در منطقه قدسیه دمشق (در سوریه در حدود ۲۰۰ هزار عراقی پناهنده شده‌اند) و چند منطقه دیگر در شهر بغداد انجام گرفته است. ۸۰ زن در قدسیه و ۷۰ زن در بغداد مورد سنوالات قرار گرفته‌اند. محقق بررسی فوق می‌نویسد که از میان ۳۰۰ پرسشنامه‌ای که برای ۳۰۰ نفر از زنان فرستاده شد، تنها ۱۵۰ زن به آن پاسخ دادند زیرا که زنان عراقی ترس دارند در ملع عام نظر خویش را بیان نمایند. ۴۷ درصد کسانی که در این همه پرسی شرکت نموده‌اند، تحصیل‌کرده و غالباً از مدرک دکترا برخوردار بوده‌اند و ۸۵ درصد کل شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی، بیکار بوده‌اند. ۳۶ درصد این زنان با خانواده‌شان با ماهی ۱۰۰ دلار درآمد، زیر خط فقر قرار داشته‌اند و ۵۰ درصد فرزندان زنان در این همه‌پرسی، مدارس خود را به کلی رها نموده‌اند. ۸۷ درصد این زنان، حداقل یکی از افراد خانواده‌شان را در اثر خشونت در عراق از دست داده‌اند و ۶۶ درصد زنان، یک یا چند مفقودالامر در خانواده‌شان داشته‌اند.

در واقع سرنگونی رژیم صدام حسین برای زنان نوید آزادی را می‌داد و بسیاری از زنان عراق به سیاست وارد شده و به سازمان‌های زنان برای احقاق حقوق خود پیوستند. اما این امید چندی بعد به امیدی واهی تبدیل گردید و چیزی نگذشت که زنان بی حجاب ترس از زندگی خود پیدا نمودند. اعضای سازمان‌های زنان عراقی در مصاحبه‌ای با کانال یک تلویزیون آلمان نظر خود را در باره این مسئله که چرا زنان بی حجاب بعد از سرنگونی رژیم صدام محببه گشتند، چنین بیان نمودند: زینب اسدی از سازمان آزادی برای زنان عراق گفت "در جوانی من حجاب اجباری نبود اما امروز امری است اجباری و این شبه نظامیان شیعه هستند که فشار بر زنان وارد می‌کنند و آنان را مجبور به حجاب می‌سازند. مثلاً مدتها افراد المهدی مرا به دفترشان فرا می‌خواندند و مجبور به حجاب کامل می‌نمودند و در غیر آن صورت باید محل زندگی را عوض می‌نمودم".
باسما احمد عضو دیگر این سازمان می‌گوید "همواره زنان بسیاری بقتل می‌رسند زیرا که حجاب را رعایت نکرده‌اند. دانشجوی دخترتری را می‌شناسم که روسری بر سر می‌کرد. او را در ابتدا تهدید نمودند. سپس او ربوده شد و مدتها از او خبری نبود و زمانی که آزاد شد، تمام بدنش آثار شکنجه داشت و روی بدنش نوشته شده بود این نتیجه نافرمانی است. از آن زمان این زن دیگر از خانه بیرون نیامده است. حتی پدرش به این خاطر از کار بیکار گشته است. در عراق زنان مستقل مورد تهدید و شکنجه قرار می‌گیرند. شبه نظامیان اتوبوس‌ها و ماشین‌ها را بازرسی نموده و حجاب زنان را کنترل می‌کنند. تا کنون بسیاری از زنان با تیر این ماموران کشته شده‌اند."

در پاسخ به این سنوالات که چرا جامعه عراق به یکباره به اشکالی فرو رفت که برای آن جامعه ناشناخته است، از سوی نحل ال ندای از همین سازمان برای رفاه زنان چنین پاسخ داده شد: "زنی از آشنایان را همین اخیراً تهدید نمودند که اگر رانندگی کند دستان وی را قطع می‌کنند". زینب از سازمان آزادی برای زنان عراقی گفت: "من برای سازمانمان در حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ مورد زنانی را شناسایی کرده‌ام که مجبور به صیغه شده‌اند. بسیاری از شبه نظامیان شیعه، به تقلید از ایران، زنان را مجبور به صیغه نموده‌اند. آنها با صیغه کردن این زنان خانهای امن با کارت شناسایی در مقابل ارتش آمریکا پیدا می‌کنند. یک چنین مسئله‌ای برای خود من پیش آمد و فردی از ارتش المهدی مرا تهدید کرد که اگر صیغه

او نشوم خانام را از دست خواهم داد و من هم فرزندم را برداشتم و خودم خانه را ترک نمودم".

در پاسخ به این پرسش که آیا سازمان‌های زنان در عراق در مخاطره قرار دارند، زینب پاسخ داد: "بارها افراد ناشناس به دفتر سازمان ما تیراندازی نمودند اما خوشبختانه نگهبانان ما جلوی این حملات را گرفتند. اکثر اعضای ما در خیابان‌ها تهدید می‌شوند. خود من روزی سوار تاکسی شدم و مردی ناشناس با من سوار شد و به من گفت که می‌داند من چه کسی هستم و مرا تهدید نمود که دست از فعالیت بردارم و در غیر آن صورت برایم گران تمام خواهد شد. یکی دیگر از فعالان زنان از سوی دانشگاه آماری را تهیه نموده است که نشان می‌دهد که تنها در سال ۲۰۰۶ روزانه ۵ زن در عراق به قتل رسیده‌اند".

طبق گزارش سازمان‌های زنان عراقی، ۹ درصد زنان عراقی هزینه زندگی خود را از تن‌فروشی تامین می‌نمایند. آنها با این امید زندگی می‌کنند که شاید از طریق فروش تن خود بتوانند زندگی فرزندان خود را نجات دهند. این زنان در نتیجه این جنگ نه تنها همسران خود را، بلکه توجه و احترام به نفس را هم از دست داده‌اند. یکی از این زنان در مصاحبه با سازمان زنان عراقی گفته است که دیگر هیچ چیزی که ارزش زنده ماندن را داشته باشد برایش باقی نمانده است.

حقیقتاً وضعیت زنان در عراق روز به روز بدتر می‌گردد و اگر زنان همچنان در ترس زندگی نمایند، هیچ آینده روشنی نخواهند داشت. گروه‌های مذهبی در عراق از قدرت برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کنند و تقریباً قدرت آنها بسیار بیشتر از دولت کنونی است. در این صورت حتی لاک‌پشت هم زودتر به هدفش خواهد رسید تا زنان عراق. با این حال سازمان‌های زنان فراوانی در عراق تا بحال تلاش نموده‌اند که صدای زنان رنج دیده و جنگ‌زده و زیر اشغال عراق را به گوش افکار عمومی جهان برسانند. از جمله این سازمان‌ها سازمان برای حقوق زنان در عراق است که تظاهرات متعددی بر علیه تجاوز به زنان، ربوده شدن زنان و قتل‌های ناموسی، سازماندهی نموده‌اند. این سازمان روزنامه‌ای را بیرون می‌دهد که در آن در باره چگونگی امنیت زنان در مقابل خشونت و قتل، به زنان آموزش می‌دهد.

زنان افغانستان

همواره زنان بیشماری در افغانستان خودسوزی می‌نمایند. این عمل وحشتناک از روی ناچاری، بیان‌کننده این واقعیت است که تا چه اندازه وضعیت زنان در افغانستان، حتی بعد از سقوط طالبان، وخیم است. یکی از زنان خودسوزی کرده است زیرا پدرشورش تلاش نموده است به وی تجاوز نماید. دیگری خود را آتش زده است زیرا که برادرش به وی اجازه ازدواج نداده است و سومی خود را به آتش کشیده زیرا که همسرش روزانه وی را به‌یاد بکت می‌گرفته است. مدارک بسیاری از سازمان‌های حقوق بشر، بیان‌کننده این واقعیت تلخ می‌باشند که خودسوزی مشکلی است که در کلیه مناطق افغانستان رو به رشد است. در شش ماه گذشته، ۳۶ زن طبق آمار رسمی خودسوزی نموده‌اند. در شهر قندهار سالانه ۷۴ مورد خودسوزی زنان شناخته شده اما در شش ماه گذشته ۷۷ مورد خودسوزی در این شهر وجود داشته است. از سوی دیگر هم بسیاری از خانواده‌ها خودسوزی زنان خانواده را گزارش نداده و آنرا مخفی نگاه می‌دارند. همچنین خود سازمان بهداشت و سلامتی افغانستان بسیاری از موارد خودسوزی زنان را علنی نمی‌کنند.

کارولینه هامز از صندوق توسعه برای زنان جامعه بین‌الملل «یوتی‌فم» می‌گوید: "خودکشی پیامد خشونت‌های خانگی و اجتماعی است که واقعیت زندگی روزمره زنان افغانی شده است". خانم هامز همچنین می‌گوید: "زنان افغانستان در زمان طالبان اجازه رفتن به مدرسه و کار کردن را نداشتند. اما بعد از سال ۲۰۰۱ و سقوط طالبان، پیشرفت‌هایی در رابطه با حقوق آنان پدید آمد. طبق تخمینات، از هر سه زن افغانی یکی حداقل یکبار مورد ضرب و شتم قرار گرفته و به آمیزش جنسی مجبور شده و یا مورد تجاوز و آزار قرار گرفته است. مجرمین معمولاً از دایره خانواده و اقوام بوده و قربانیان خود را بخوبی می‌شناسند. قانون هم هیچگونه مجازاتی برای این مجرمین در نظر نگرفته است".

دوره طالبان گذشته است و بسیاری از دختران در افغانستان دوباره به مدرسه می‌روند، در دانشگاه‌ها درس می‌خوانند و کار می‌کنند. اما هنوز همچون گذشته تحصیل زنان بیش از هر جا محدود به شهرهای بزرگی چون کابل، پایتخت افغانستان است. پرسش این است که این دختران در مدارس چگونه می‌آموزند و چه می‌آموزند، در دانشگاه چه می‌خوانند و چگونه کار می‌کنند.

حدود هفت سال است که طالبان رفته است و در افغانستان قانون اساسی جدیدی تصویب گشته است و میلیون‌ها دلار پول به این کشور سرریز شده

است، اما اکثریت مردم افغانستان که بیش از ۲۵ سال تنها جنگ، خشونت و نفرت را تجربه کرده‌اند، در شرایطی اسفناک و در فقر به‌سر می‌برند و با واژه حقوق بشر بیگانه‌اند. به‌اضافه اینکه سنت در افغانستان بسیار قدرتمند است، سنتی که بیش از همه زنان از آن رنج می‌برند. برای مثال هنوز هم همچون گذشته در موارد خشونت‌های خانگی، این قربانیان خشونت‌اند که مجازات می‌شوند. برای مثال زندان زنان در شهر قندوز نمونه‌ای است از بی‌حقوقی به زنان قربانی در افغانستان. در این زندان تعدادی زن با کودکان در سنین بین ۶ ماهه تا ۱۰ ساله به‌سر می‌برند. محیط زندگی آنان را دو اتاق با حیاط کوچکی با یک توالت و حوض آب تشکیل می‌دهد. زندانیان زن تنها یکساعت در هفته که مردان از حیاط بزرگ زندان استفاده نمی‌کنند می‌توانند در حیاط زندان به‌سر ببرند. یکی از زندانیان زن می‌گوید: "کسی که پول دارد، می‌تواند پنج نفر را بکشد و با پولی که می‌دهد خود را از زندان آزاد کند. اما وقتی آدم پول ندارد، ممکن است تمام عمرش را در زندان سپری کند، بدون اینکه بداند چه کرده است. از وکیل تا پلیس، همه پول می‌خواهند. اگر پول نداشته باشی، باید اینقدر اینجا بمانی تا بپوسی".

زندان دیگر، زندان پل‌چرخ در کابل است که وضعیت زنان در آنجا بدتر از دیگر زندان‌ها است. خیرنگاران اجازه تهیه گزارش در باره این زندان را ندارند. نادیه حنیفی، رئیس مرکز آموزش زنان، که از زمانی که در زندان‌های افغانستان به‌سر می‌برند حمایت می‌کند، می‌گوید: "در زندان پل‌چرخ هم مثل زندان قندوز حدود ۸۰ زن با ۶۰ کودک زندانی‌اند. در اینجا هم جرم زنان بطور معمول یا فرار از خانه و یا رابطه جنسی بیرون از ازدواج است. همه زنان با بچه‌هایشان در یک سلول قرار دارند. نه کسی از آنان حمایت می‌کند و نه کسی به آنان امید می‌دهد و یا دریچه‌ای به روی آینده را برای آنان می‌گشاید".

از میان سازمان‌های متعدد زنان در افغانستان و خارج از افغانستان، جمعیت انقلابی زنان افغانستان «راوا» یکی از سازمان‌های سابقه دار زنان افغانی است که خطمشی خود را مبارزه برای حقوق زنان و **دموکراسی سکولار** اعلام کرده است. این سازمان در سال ۱۹۷۷ در **کابل**، توسط یک فعال دانشجویی به نام **مینا کشور کمال** (که بیشتر به مینا مشهور است) تأسیس گشت. وی در سال ۱۹۸۷ بخاطر فعالیت‌های سیاسی‌اش، در پاکستان ترور شد. طرفداران وی معتقدند که وی توسط افراد **گلبین حکمتیار** و **کایگ** ترور شده‌است. این سازمان در آغاز، هم با رژیم کمونیستی وقت و هم با «**جایدین**» مخالف بود و بعدها با **طالبان** نیز مخالفت کرد و آنها را «خنجر دیگری بر گردن مردم» خواند. از آنجا که «راوا» با هر نوع **بنیادگرایی** مذهبی مخالف است، همواره در **افغانستان** و پاکستان، بحث‌های زیادی برانگیخته‌است. نشریه این سازمان «**پیام**» زن نام دارد.

مارینا کمال یکی از فعالان این سازمان در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ای باسکی می‌گوید: "سازمان ما سازمانی فمینیستی است که از سال ۱۹۷۷ از سوی زنان روشنفکر در کابل بنیان گذاشته شده است و برای حقوق بشر و عدالت اجتماعی مبارزه می‌کند. ما در حدود ۲۰۰۰ عضو از تمامی ملیت‌های موجود در افغانستان داریم که اکثر آن در خارج از افغانستان فعالیت می‌کنند و عمدتاً از پناهندگان افغانی حمایت می‌نمایند. «راوا» با وجود اینکه همکاران مرد دارد، اما سازمانی برای زنان است. از فعالیت‌های بزرگ ما آموزش به زنان است. با وجود اینکه ما سازمانی فمینیستی هستیم و این ایده را از غرب می‌شناسیم، اما ابزار مبارزه ما بر بستر تجربیات زنان در افغانستان و رنجی است که زنان در افغانستان تحمل می‌نمایند. ده‌ها سال است که زنان ما تحت فشار و ستم‌های چندگانه در تمامی سطوح اجتماعی قرار دارند. تفاوت مهمی میان ما و فمینیست‌های غربی وجود دارد زیرا در حالی که فمینیست‌های غربی برای حق طلاق و مزد مساوی و کار مساوی با مردان و حضور در پارلمان مبارزه می‌کنند، ما در افغانستان برای حق بیرون آمدن از خانه و آزادی حرکت در اجتماع و بیرون آمدن از زیر پوشش اسلامی و خشونت‌های خانگی مبارزه می‌کنیم".

وضعیت زنان در عربستان سعودی

با وجود اینکه عربستان سعودی از سال ۲۰۰۰ قطعنامه سازمان ملل مبنی بر رفع هرگونه تبعیض از زنان را امضا نموده است، اما زنان در این کشور همچنان مورد تبعیضات چند جانبه حقوقی و اجتماعی و خانوادگی قرار می‌گیرند. در واقع قانون شریعت بطور کامل بر فراز زندگی زنان سعودی حکم‌فرما است و بدون اجازه ولی و قیم که همان افراد ذکور خانواده می‌باشند، حق هیچگونه حرکتی را ندارند. حتی برای خارج شدن از منزل می‌بایست افراد ذکور خانواده آنها را همراهی نمایند. برای مثال در شهر ریاض دختری که از سوی ۷ مرد مورد تجاوز جنسی

هم تجربه رد و بدل کنیم و به بحث و گفتگو برای پیدا کردن بدیل‌های متفاوت در راه رهایی زنان بنشینیم.
منابع مورد استفاده:

- 1- Nr 23FeIS - Für eine linke Strömung
- 2- woz die Wochenzeitung-14 Februar 2008
- 3- Die "Revolutionäre Vereinigung der Frauen in Afghanistan" (RAWA)
- 4- „il manifesto“
(http://www.standwithus.com/news_post.asp?NPI=633)
(e.dziku@brot-fuer-die-weit.de)
- 5- AG Friedensforschung an der Uni Kassel
[Saudi-Arabieninfo@amnesty.de](mailto:info@amnesty.de) - 7-
Grobe Menschenrechtsverletzungen an Frauen
- 8- die standard.at
- 9- (RAWI, 1994: 40)
- 10- OWFI: [Organisation für die Rechte der Frauen im Irak](http://www.organisation-für-die-rechte-der-frauen-im-irak)
- 11- GSoA-Zeitungen-über Palästina
<http://www.heise.de/tp/r4/artikel/21/21564/1.html12-irak>
- 13- International Kurdish Women's Studies Network
[info@hawkari.de\(London\)](mailto:info@hawkari.de)
- 14- KWAHK-Kurdish Women against Honour Killings
- The Afghan Women's Mission15-
Afghan Women's Network16-
Afghanistan-Nimroz17-
Revolutionary Association of the Women of 18-
Afghanistan (RAWA)
The Feminist Majority Foundation Online19-
: Zur Gleichstellung der الشرقNaheer und Mittlerer Osten - 20-

قرار می‌گیرد، از سوی قاضی دادگاه به ۶ ماه زندان و ۲۰۰ ضربه شلاق محکوم می‌شود. زیرا که وی به هنگامی که مردان وی را برای تجاوز با خود می‌برده‌اند، کسی وی را همراهی می‌کرده که نه همسر و نه برادرش بوده است. حق انتخاب شغل، حق تحصیل، حق رانندگی، حق تصمیم‌گیری، حق انتخاب همسر و... از جمله حقوقی هستند که از این زنان سلب گردیده است. در واقع هر آنچه که در قوانین شریعت در باره ازدواج و طلاق و حضانت فرزندان برای زنان قید گردیده است، در عربستان سعودی بطور کامل برای زنان بطور قانونی اجرا می‌گردد. در ابتدا از دسامبر سال ۲۰۰۱ به زنان سعودی اجازه داده شده است که کارت شناسایی در خواست نمایند. اما اخذ گواهینامه رانندگی همچنان برای زنان ممنوع می‌باشد. زنان در این کشور از سال ۲۰۰۵ از حق رای برخوردار گردیده‌اند و در سال ۲۰۰۶ شش زن توانستند به مجلس شورا راه یابند. خشونت خانگی از دیگر تبعیضات بر علیه زنان سعودی است که بدون مجازات، در زندگی روزمره این کشور دائما در حال تکرار می‌باشد و تحت آن زنان بسیاری در رنج فراوان به سر می‌برند.

قوانین عربستان سعودی آزادی رفت و آمد زنان را به شکل‌های مختلف محدود ساخته است. نگرانی سازمان عفو بین‌الملل تنها از این جهت نیست که مأموران پلیس سعودی قدرت خاصی در دستگیری‌های همه جانبه زنان و شکنجه آنان دارند، بلکه همچنین نگران از گزارشات زنانه است که توسط کارفرمایان خود مورد تجاوز و آزار قرار گرفته و از کار اخراج گردیده‌اند. پلیس مذهبی سعودی این وظیفه را دارد که در مقابل کسانی که مسائل مذهبی را رعایت نمی‌کنند یا اشد خشونت رفتار نماید. از این رو، دست آنها در دستگیری و آزار زنان قانونا کاملا باز است. بطور مثال آنها اجازه دارند زنان را در ملع عام کتک بزنند و دستگیر نمایند زیرا که قوزک پای آنان از پوشش اسلامی بیرون بوده است و یا صورتشان در حجاب قرار نداشته است.

در عربستان سعودی ایجاد سازمان‌های زنان با محدودیت‌های بسیاری روبرو است. هیچ اتحادیه مستقلی در این کشور وجود ندارد. تمامی سازمان‌ها باید خود را به ثبت دولت برسانند و هر زمان که دولت خواست، بدون دلیل قانونی و بدون حق دفاع قانونی ممنوع می‌گردند. از این رو هیچ سازمان زنانه که بتواند بطوری باز و علنی زیر پا گذاشتن حقوق زنان را به گوش افکار عمومی برساند وجود ندارد. از آنجا که زنان از حق تماس با مردانی که از افراد خانواده‌شان نیستند محرومند و هر حرکتی را باید با اجازه مردان خانواده انجام دهند، به این جهت هرگونه حرکت و فعالیت علنی برای آنان غیرممکن می‌باشد. زنان عربستان بدین جهت نتوانسته‌اند تا کنون در بحث‌های بین‌المللی در باره برابری جنسیتی فعالانه شرکت نمایند و از این بحث‌ها به نفع خود استفاده کنند. در واقع زنان عربستان سعودی در بسیاری از مجامع زنان در جهان نمایندگی نمی‌شوند.

در عربستان تعداد کثیری زن از کشورهای آسیای شرقی به‌عنوان خدمتکار خانگی به کار گماشته شده‌اند و اکثر این خدمتکاران از این حق محرومند که به سازمانی برای زنان و یا هرگونه سازمان دیگری بپیوندند. کمیسر مسئول سازمان حقوق بشر در این کشور اعتقاد دارد که ایجاد سازمان‌های دفاع از حقوق بشر و عضویت در آن، حق مسلم کارگران مهاجر خانگی است.

از سوی دیگر در عربستان تعداد زنان در مدارس و دانشگاه‌ها بطور فاحشی رشد نموده است. طبق آمار، در سال‌های اخیر ۵۵ درصد کسانی که تحصیلات دانشگاهی را می‌گذرانند دانشجویان دختر می‌باشند. ولی درصد بالای دانشجویان دختر و یا درصد بالای دختران تحصیل کرده، ربطی به پذیرش زنان در بازار کار عربستان سعودی ندارد و آمار نشان داده است که از سال ۱۹۸۰ به بعد، درصد زنان در بازار کار همواره کمتر گشته است. ۴۰ درصد دارایی خصوصی این کشور و همچنین ۱۵۰۰۰ شرکت تجاری به زنان تعلق دارد. با وجود اینکه ۵۰۰۰ زن عضو وزارت صنایع و تجارت می‌باشند، اما هیچ زنی اجازه وارد شدن به این وزارت خانه را حتی برای انجام کار معمولی شرکتی نداشته و می‌بایست حتما از سوی خود نماینده مردی را برای انجام این کارها و حضور در جلسات و امضا و... معرفی نماید.

در خاتمه نتیجه می‌گیریم که ما فمینیست‌ها و فعالان جنبش زنان در خاورمیانه، از ملیت‌های متفاوت با احساسات و زبان و فرهنگ‌ها و تجربیات متفاوت، با آگاهی مشابه و امید مشابه، یک آرزوی بزرگ را دنبال می‌کنیم که قادر باشیم صدایمان را بر علیه این تبعیضات چندگانه و متحجرانه و هرگونه خشونت بر علیه زنان (خشونت جنسی، خشونت خانگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی)، تا آخرین و دورترین گوشه جهان برسانیم و در این راه می‌دانیم که پیروزی ما در پیوند ما است. ما باید با

*** پیوندها ***
سردبیر نشریه : منصور نجفی
mansour.nadjifi@telia.co
m
ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekargar.net
تلفن روابط عمومی سازمان
0049-69-50699530
شماره فاکس سازمان
33-1-43455804
سایت راه کارگر
www.rahekargar.net
سایت رادیو برابری
www.radiobarabari.net
سایت اتحاد چپ کارگری
www.eteheadchap.org
سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
m
نشر بیدار
www.nashrebidar.com
نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org
توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه "
مشخص میشوند ، الزاما بیانگر
مواضع سازمان نیستند .